



اساس سوسیالیسم انسان است
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.

منصور حکمت

۱۱۴

برای

یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

۱۳۸۸ - ۲۸ مرداد ۲۰۰۹ - ۱۹ اوت ۲۰۰۹

چهارشنبه ها منتشر میشود

e.mail: siavash_d@yahoo.com

سردبیر: سیاوش دانشور



راه سبز امید،

رویای کودنانه جمهوری اسلامی دوم

صفحه ۵

علی جوادی



یادداشت سردبیر،

سیاوش دانشور

رویدادهای سیاسی ایران آرامش قبل از طوفان

بنظر میرسد دور اول جدالهای سیاسی در ایران، چه جنگ بقا بالائی ها و چه جنگ مردم علیه حکومت اسلامی، دچار یک نوع بن بست شده است. اما این تصویری یک بعدی از واقعیتی چند وجهی و پیچیده است و کل حقیقت وضعیت امروز را بعد از اعتراضات دو ماه اخیر ترسیم نمیکند. بررسی موقعیت نیروهای درگیر تصویر بن بست و انتظار را نفی میکند:

جناح خامنه ای - احمدی نژاد

سیاست این جناح یکسره کردن قدرت سیاسی و دورخیز برای تصفیه و حذف نیروهای رقیب درون حکومتی است. اگر کل حکومت اسلامی با سیاستهای داخلی و بین المللی راست افراطی موافق بود، نیازی به نمایش انتخاباتی و دستگیری و پرونده سازی و برپایی بیدادگاههای شکنجه اسلامی نبود. از آنجا که طیف بزرگی در حکومت اسلامی ادامه این روشها را علیه نفس بقای نظام اسلامی میبیند و خواهان تعدیل آنست، لذا تداوم سیاست احمدی نژاد- خامنه ای تنها میتوانست مبنی بر سناریویی باشد که تاکنون پرده های اول آن را دیده ایم. ما براین روند قبل از نمایش انتخابات تاکید کردیم. برای این جناح "انتخابات" یک تشریفات شبه قانونی و کرونولوژیک اجباری بود و نه مکانیسمی برای تفویض قدرت به جناح مقابل. به هر حال داشتن مشروعیت قلبی از نداشتن آن بهتر است. اما این خط نه خود را بر این اجبارها و مکانیزمهای اسلامی انتخابات متکی کرده است و نه اصولا میخواهد چنین تصویری از خود بدهد. تداوم سیاست سرکوب در داخل و چنگ انداختن بر تمامی قدرت سیاسی و اقتصادی و وادار کردن رقبا به قبول هژمونی این

صفحه ۲



کمدی اخیر جنبش سبز دادخواهی شکنجه گران!

صفحه ۸

آذر ماجدی



صحنه های پیش رو (۲)

صفحه ۶

سعید مدانلو

بازتاب مقاله "پس از سه دهه جنایت: "در کنار مردم"، "همراه ما مردم"

صفحه ۱۰

علی جوادی

تجاوز بعنوان یک شکنجه تجاوز بعنوان یک تابوی شرم آور

صفحه ۱۶

آذر ماجدی

نه جمهوری اسلامی، نه "جمهوری ایرانی"، زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

صفحه ۱۲

سیاوش دانشور

در صفحات دیگر؛ ایران خودرو، اینکو پرس، باز هم سنوات پرداخت نشده کارگران، در باره بیدادگاه کارگران نیشکر هفت تپه، اطلاعیه جلسه گفت و شنود با رهبری حزب اتحاد کمونیسم کارگری در گوتنبرگ، منشور آزادی، برابری، رفاه.

رویدادهای سیاسی ایران آرامش قبل از طوفان ...

خط، یک شرط تداوم سیاست تهاجمی و تروریستی اسلام سیاسی در منطقه و جهان است. خامنه ای و شرکا وقتی دیدند که "انتخابات" دارد بلای جانانشان میشود، راهی نداشتند جز اینکه کافه را بهم بزنند و قمه هایشان را بروی "خودبها و غیر خودبها" بکشند. در این مسیر هر چه که برایشان مقدر بوده انجام دادند و اگر از تداوم با قدرت آن ناتوان اند، تنها دلیلش اینست که مضمون پیروزی برای این جناح فعلا با سد مقاومت درونی و بیرونی روبرو شده است. فلج و بن بست کنونی این جناح صرفا به این دلیل است. آنها نه پیروز شده اند و نه شکست خورده اند. آنها ناچارند دستاوردها و تلفاتشان را بشمارند و خود را برای تعرض بعدی آماده کنند. توقف این جناح سرعت آنها را از موقعیت امروز نیز پرت میکند.

جناح رفسنجانی، موسوی، کروبوی

سیاست این جناح زدن ترمزی به سیاستهای جناح مقابل است که بزعم آنها کل نظام و کشور را در آستانه فروپاشی قرار داده است. برای اولین بار طیف وسیعی از راستها و "اصلاح طلب" ها و آخوندهایی که دیگر جا و مکان سابق را ندارند، هم آواز شدند تا با فشار به "رهبر" از شر احمدی نژاد خلاص شوند. اجزای این ائتلاف هر کدام مشروطه خود را دنبال میکرد اما بدلیل منافی مشترک به تقابل با دولت احمدی نژاد کشیده شد. طیف وسیع آخوندها دیدند که جمهوری اسلامی دارد روند پاکستانیزه شدن را طی میکند و در آن موقعیت و منافع دستگاه لغت و لیس آخوند توسط رقبای اسلامی مصادره میشود. مضافا اینکه آنها تلاش دارند که نفرت برحق مردم از اسلام و جمهوری اسلامی را به نفرت مردم از دولت احمدی نژاد قاتل محدود کنند. تلاش دارند

خاصی به طرفین بدهد. در جمهوری اسلامی همواره جناحی که در قدرت بوده است جناح مقابل را صرفا محدود کرده است. تمام مسئله اینست که اینبار اوضاع جمهوری اسلامی فرق میکند. خط خامنه ای و تامین هژمونی آن در کل جمهوری اسلامی تابع اینست که هر مانعی را از سر راه بردارد. عمیق شدن شکافهای درون حکومتی و هجوم گسترده مردم امکان سیکل قدیمی "جنگ-سازش پلکانی" را مسدود کرده است. زمان سازش، هر سازشی، روز به روز محدودتر و در موارد زیادی کور میشود. خامنه ای حتی اگر احمدی نژاد را هم قربانی کند، از پس نیروی وحشی و قوی ای که در قلمرو اقتصادی و نظامی پشت او بصف شده است نمیتواند برآید. خامنه ای حتی اگر تا ته خط برود، دوره کوتاهی میتواند "ژنرال امام مشرف" باشد. یک جامعه هفتاد میلیونی را با حکومت نظامی و ترور روزمره نمیتوان سرپا نگهداشت. با اینحال تداوم سیاست این جناح و تداوم قدرتش در گرو تداوم تصفیه لایه های بیشتری از "خودبها" و مطیع و ساکت کردن بخش بیشتری است. این تنها راهی است که بروی خامنه ای و شرکا باز است.

برای کمپ رفسنجانی و کروبوی و موسوی نیز همین قانون صادق است. بقای آنها در حکومت اسلامی نه بعنوان افراد توسری خورده و ناتوان، بلکه بعنوان یک جناح که تلاش دارد مسیر جمهوری اسلامی را تعیین و فعال مایشانی طرف مقابل را محدود کند، تنها متکی به اعمال قدرت و روشهای مشابه با خامنه ای است. آنها ناچارند با خامنه ای و دولت احمدی نژاد دربیافتند و عواقب آن را بپذیرند. آنها اگر نمیخواهند سکوت کنند و گوشه ای خود را با چهار اعلامیه و پیام سرگرم نکنند، ناچارند راه های پائین کشیدن خامنه ای و احمدی نژاد را بیابند و آن را عملی کنند. این هم داستان سالهای آینده نیست، داستان همین

حساب اسلام و جمهوری اسلامی قدیم را از دولت فعلی و سیاستهای جدا کنند. اما این بلوک در مسیرش به تخت سینه قدرت "رهبر معظم" خورد و ناچار شد وارد دعوائی شود که نه برای آن آماده بود و نه میتواند از آن پس بنشیند. اینها، همانطور که خودشان اذعان میکنند، انتظار داشتند با راه انداختن "موج سوم" نوار کهنه دو خرداد را تکرار کنند و فکر نمیکردند که خامنه ای حتی موسوی از فیلتر "آقا" گذشته و "نخست وزیر محبوب امام" را هم تحمل نکند. فتوهای پشت سرهم که دولت احمدی نژاد و سیاستهای خامنه ای و اخیرا خود او را زیر سوال میبرد، تلاش این کمپ برای تغییری در برزخ کنونی است. این جناح و طیف مخالفین خامنه ای - احمدی نژاد با دیدن نمایش مضحک بیدادگاههای دوستانشان تا ته ماجرا را خوانده اند. موسوی و کروبوی و رفسنجانی و دیگران هر مانوری بدهند نیازمند حمله متقابل و به اندازه کافی موثر هستند. اگر جناح خامنه ای میتواند از موضع قدرت مانور بدهد و تدریجی تر برنامه و سیاستش را پیش ببرد، برای جناح مقابل سازش با وضعیت موجود به معنی خونریزی ممتد و مرگ حتمی است. اگر امروز هنوز برای زدن موسوی و رفسنجانی و خاتمی این پا و این پا میکنند، معنی اش این نیست که این جناح تضمینی پایدار گرفته است. اینها حتی از دامنه مانور جناح خامنه ای برخوردار نیستند.

قانون مشترک بقای دو جناح

دو جناح جمهوری اسلامی هدفشان حفظ نظام و حفظ موقعیت سیاسی و اقتصادی خودشان در مقابل یورش مردم به کل نظام است. این تناقض آنهاست که نمیتوانند کار طرف مقابل را یکسره کنند و دستش را از قدرت سیاسی و اقتصادی تماما کوتاه کنند. اما این تناقض قدیمی در هر شرایطی و بویژه شرایط امروز نه معتبر است و نه میتواند دلگرمی

ماه های پیش رو است. این کمپ برای مقابله با آنچه رخ داده است راهی جز این پیش رو ندارد. "موج سبز امید" و وعده تشکیلات درست کردن و غیره یک مشت داستان است. بیشتر شبیه "بزرگ نمیر بهار میاد" است تا یک سیاست واقعی و موثر در جنگ کنونی قدرت. باند خامنه ای با یک اشاره میتواند هر روزنامه و تشکیلاتی را "منحله" اعلام کند و بانایش را بعنوان مختلف پای میز محاکمه بکشاند و یا صاف و ساده ترور کند. این کمپ نیز فرصت ندارد چهار سال دیگر ناخن بچود تا ببیند داستان جمهوری اسلامی احمدی نژاد و خامنه ای چه میشود. چنین فرصتی را اگر خامنه ای هم به آنها بدهد، مردم به این نظام نمیدهند. زمان نه فقط برای سازش بلکه حتی برای حفظ نیرو نیز گذشته است.

معضل دو طرف اینست که اوضاع نمیتواند به جای اول خود برگردد و طرفین نمیتوانند در موقعیت فعلی متوقف شوند. این دو راهی مرگبار را باید پاسخ داد و پاسخ ها از هر سو خرد کننده است. چه ورود تمام عیار به این جنگ و چه تسلیم از هر سو نتایج کمابیش یکسانی ببار می آورد. قانون بقای دو جناح مشترک است و قانون جنگ کنونی نیز همینطور. مهمترین فاکتوری که بن بست کنونی و تشدید جنگ جناحها را به این مرحله رسانده است همان قدرت میلیونی است که قصد ندارد سیر حرکت و تلاش برای خواستهای خود را به مقدرات دو جناح گره بزند. این بن بست راه خروج و سازش از بالا را ندارد.

اردوی مخالفین حکومت اسلامی

امروز کمتر کسی تردید دارد که دعوای سیاسی در ایران سه طرف دارد و یک طرف اساسی و تعیین کننده آن اکثریت مردمی هستند که این بساط را نمیخواهند. مردمی که در هر فرصتی برای بیان این نخواستن و شفاف تر کردن آن تلاش میکنند.

رویدادهای سیاسی ایران آرامش قبل از طوفان ...

عمیق جهانی و تشدید بحران حکومتی شده است. این یعنی خط مشی سرکوب پاسخ رژیم اسلامی را نمیدهد و شکست خورده است.

اما جناح مقابل نیز تنها با "وااسلاما" و این کارها "ربطی به اسلام و جمهوری اسلامی و امام ندارد" نمیتواند خود را از مهلکه نجات دهد. اولاً سخنان با شهامت نسل پیشین و قربانیان تجاوز در زندانها نوک کوه یخ است. این فریادها هم این سیاست را شکست میدهد و هم اتفاقاً نشان میدهد اسلام و جمهوری اسلامی همین است. کجایش را هنوز دیده اید، باید منتظر فوج فوج از قربانیانی باشید که شهادت بر تجاوز در زندانهای ایران در سه دهه گذشته میدهند. ثانیاً مردم از این جماعت میپرسند حالا که اینکارها "اسلامی" نیست، حالا که اینها "آبروی اسلام را برده اند"، میفرمائید چگونه باید کنارشان زد و خودتان برای اینکار چه میکنید؟ نسخه امثال کروبی که گویا "قهرمان" طرح این موضوع شده اینست که درست مانند داستان قتل های زنجیره ای در دوره خاتمی، و برای "نجات آبروی اسلام و کل نظام"، مسئولیت آنرا روی دوش "عده ای خود سر" بگذارند! خب بسیار روشن است که اگر این وحشیگریها هم "اسلامی" نیست و هم میخواهند با آن بسازند، لابد همان حداقل مردم متوهم به اینها با دو فحش به اسلام و آخوند ازشان رد میشوند. سیاست جدا کردن سفره اسلام از جمهوری اسلامی دیر زمانی است که شکست خورده است. نمیتوان زیر پرچم خمینی و جمهوری اسلامی توسط لاجوردی ها و داود رحمانی ها و شکنجه گران بنام در زندانهای ایران به جوانان و زندانیان سیاسی تجاوز کرد و همان تاریخ را جعل کرد و در مقابل خامنه ای و دیگران بنام "پرچم مبارزه" به مردم فروخت. زمان برای این شعبده بازیهای سیاسی گذشته است. من از موسوی و کروبی و دیگران میپرسم که اگر شاهدانی بیابند و

که از روی جمهوری اسلامی رد شوند. مردم هدفشان تغییر نکرده است، در مقابل سرکوب مرعوب نشده اند، ناامید و بی افق نشده اند، بلکه روشهای پیشروی و فرصتهای مغتنم را جستجو میکنند. تشدید جدال بالائی ها هنوز بهانه و فرصت اعتراض به مردم میدهد و اعتراض مردم شکاف بالائی ها را تعمیق و امکان تعرض نهائی به کل این بساط را تسهیل میکند. جامعه بدرستی درک میکند که بن بست بالائی ها و عدم امکانشان نه در سازش و نه در تمام کردن کار حریف، انعکاس وحشت همه شان از نیروی سهمگینی است که در کمین شان نشسته است. مردم علیرغم تلفاتی که دادند با اعتماد بنفس و تعرضی اند. احساس قدرت و امید به امکان سرنوشتی یک باور عمیق شده است. این کمپ ناچار است در جبهه های متعدد مداوما تعرض کند و راه پیشروی را بگشاید.

مسئله تجاوز در زندانها

یک مورد مسئله ترانه موسوی است. داستان تراژیک ترانه موسوی و اساساً گزارشهای تجاوز دسته جمعی به زندانیان، که یکماه پیش حتی انعکاسی درخور در رسانه های اپوزیسیون نیافت، ناگهان موج برگشت اش گریبان کل اسلام را گرفته است. ترانه "گمنام" هم ندا شد و ترانه های نسل پیش یک به یک صدایشان بلند شد. این تصویر امروز حکومت اسلامی در داخل و خارج است: حکومت ریپبست های اسلامی! این "اعتبار" سه دهه حکومت اسلامی است. و دقیقاً همین اسکندال و بی اعتباری است که مثنی آیت الله سنگین وزن را به صرافت جدا کردن سفره اسلام از جمهوری اسلامی با دولت احمدی نژاد و رهبری خامنه ای انداخته است. در حکومتی که قرار بود با مشت آهنین نمایش قدرت دهد، نه فقط توان دفاع از توحش اسلامی اش را ندارد بلکه روشهای سرکوبش منجر به بی اعتباری

جمهوری اسلامی در این دوره تلاش کرد با نشان دادن سببیت و خشونت بی حد و حصر و تجاوز دسته جمعی به زندانیان بگوید که "ماه غسل انتخابات" تمام شد. جمهوری اسلامی یعنی کشتار و شکنجه و تجاوز دسته جمعی. رژیمی که ابواب جمعی مسلمان و آخوند و قدیم شکنجه گر خود را حاضر است با اتهام "وابسته به آمریکا و کودتاچی" پای میز بیدادگاههای اسلامی بکشاند حسابش از جانب مردم روشن است. جوانانی که در کهریزک ها و اوین و دهها زندان بی نام و نشان زیر شکنجه جان باختند و یا در تظاهراتهای ۲۵ و ۳۰ خرداد به قتل رسیدند، مردمی که این اوضاع را دیدند و دامنه "شهامت" و سیاست موسوی ها را تجربه کردند، امروز در جای دیگری ایستاده اند. اکثریت عظیم این مردم نه امیدشان را به خاتمی و موسوی و کروبی و رفسنجانی گره میزنند و نه با اشاره آنها در خانه هایشان تمرین مبارزه "مسالمت آمیز" خواهند کرد. این کمپ نیازی ندارد خود را به محدودیتهای تاریخی جدال بخشهای حکومتی برای بقا محدود کند. این کمپ نه اهداف جناح های حکومتی را دنبال میکند و نه دامنه قدرت و انتخابهای آن در چهارچوب جناح های رژیم است. برای جنبش توده ای امروز شکاف در بالا تنها امکان ابراز وجود و تلاش برای پیشروی است. خود موسوی بهتر از هر کسی میداند که این مردم نه برای الله و اکبر و نه برای خمینی و نه برای اسلام به خیابان نیامده اند. آنها بسرعت دیدند که شعارهای مردم سران حکومت و پایه های اسلامی آن مانند حجاب را نشانه گرفت.

برای مردم نیز، به حکم فرصت تاریخی و تلاشی در بالا و بی اعتباری حکومت در عمیق ترین لایه های جامعه، تنها راه اینست

از تجاوز هر روزه و مستمر به کودکان شش و هفت ساله تا دوازده ساله در بند کودکان در زندانهای مانند زندان تیریز و توسط مسئولین بند امثال "آقا بیوک" ها در دوران صدارت خودشان و ریاست جمهوری خامنه ای و رفسنجانی و امام شان حرف بزنند، آنوقت هنوز حساب اسلام و امام و نظام را از حساب احمدی نژاد و خامنه ای و سرداران تازه بدوران رسیده سپاه جدا میکنند؟ شک نکنید که این سیاست نمیگیرد و در نطفه شکست میخورد.

مناسبات جدید سه طرف دعوی سیاسی ایران به جایی رسیده است که امکان سازشها و وقت خریدن ها بسیار محدود و در مواردی زیادی ناممکن شده است. این ویژگی پروسه ای است که پایان جمهوری اسلامی بر پیشانی آن حک شده است. جمهوری اسلامی به هر سمتی بچرخد از کل این ماجرا ضعیف تر و متشتت تر و بی اعتبارتر بیرون می آید و همین امکان و مبرمیت سرنوشتی آن را در نگاه جامعه برجسته تر میکند. در رویدادهای دو ماه اخیر دو جناح حکومت و کل جمهوری اسلامی ضربه جدی خورد و متقابلاً مردم علیرغم قربانیانی که از آنها گرفتند در بهترین موقعیت سالیهای اخیر در تقابل با رژیم اسلامی اند. مردم برنده تاکتونی بازی باخت - باخت بالائی ها هستند.

طوفان در راه است!

وضعیت امروز آرامش قبل از طوفان است. به حکم مولفه های سیاسی جامعه ایران و موقعیت عینی جمهوری اسلامی، جناح های حکومت نمیتوانند در وضعیت کنونی بمانند و بناگزیر تعرض از هر دو سو تشدید خواهد شد. بالانسی طلانی برای حفظ نظم و سازشی در بالا متصور نیست. تا با بالای جمهوری اسلامی مربوط است تنها یکره ذهنی وجود دارد که به تقابل و تنش میان جناح ها پایان دهد و آن اینست که یک جناح رسماً

کارگران ایران خودرو!

تحمیل فقر و فلاکت به کارگران و حتی ندادن دستمزد و مزایای کار انجام شده، نقطه توافق همه جناح های سرمایه داری در ایران است. در ایران سرمایه داری بدون اختناق و کار ارزان امورش نمیگذرد. وقت آنست که شوراها و سازمانهای مستقل کارگری را برپا کنیم. شرایط سیاسی ملتهب این امکان را میدهد که وسیعا کارگران ایران متشکل شوند. همه جا شوراها، کمیته های کارخانه، و مجامع عمومی را برپا کنید. تنها با اتکا به قدرت توده ای کارگران میتوانیم خواستههای فوری مان را تحمیل کنیم و با اتکا به همین قدرت میتوانیم بعنوان رهبر آزادی جامعه بمیدان بیائیم.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

16 اوت 2009 - 25 مرداد 1388

ایران خودرو، ایتکو پرس باز هم سنوات پرداخت نشده کارگران

بنا به خیر دریافتی، مبالغ مربوط به سنوات و مرخصی های استفاده نشده سال گذشته بیش از 1500 نفر از کارگران سایتهای یک و دو ایتکو پرس، علیرغم اعتراضات و پی گیریهای مکرر کارگران بعلت کار شکنی و زردیهای کلان باندهای حاکم بر ایران خودرو همچنان پرداخت نشده و پا در هوا به قوت خود باقیست. به دستور نیاکان مدیر ایتکو پرس، هفته گذشته در آخرین روزهای کاری قبل از شروع تعطیلات اجباری تابستانی، بطور علی الحساب! مبلغ 100 هزار تومان بابت سنوات و مرخصی های استفاده نشده به حساب کارگران واریز نمودند تا مبالغ اصلی باقی مانده را همچنان با کار شکنی و جر زنی بالا بکشند!

مبلغ سنوات سالیانه برابر با حداقل پایه دستمزد ماهیانه کارگران یعنی 219 هزار تومان می باشد و همچنین بعلت فشردهگی و شدت کار، که در جمعه ها و تعطیلات هم اجباری است، دیگر عملا برای کارگران آن هم با جیب خالی مجال و فرصتی برای استفاده از مرخصی نیست. بنا به اعلام یکی از مسئولین مالی ایتکو پرس سنوات و مبلغ مرخصی استفاده نشد هر یک از کارگران مبلغی بین 300 تا 400 هزار تومان است که تا این لحظه بدلیل کار شکنی سرمایه داران و عوامل کارفرما پرداخت نشده است. لازم به یاد آوریت این روزها پس از اتمام تعطیلات اجباری تابستانی، به دلیل اخراجهای گسترده ای که طبق روال هر ساله در دست اقدام و اجراست، کارگران را برای پی گیری مطالباتشان با مشکلات جدی روبرو ساخته اند.

سایت یک و دو ایتکو پرس از جمله مجموعه های پرسی اصلی ایران خودرو با بیش از 1500 کارگر قراردادی سفید امضا با پایه دستمزدهای 264 هزار تومانی در 3 شیفت سنگین و پر خطر کاری میباشد.

رویدادهای سیاسی ایران آرامش قبل از طوفان ...

تسلیم شود. معنی این تسلیم چیزی نیست جز برسمیت شناسی سیاست و هژمونی جناح مقابل. اما این اگر ممکن بود با وضعیت امروز روبرو نبودند. هر دو جناح برای رسیدن به این غیر ممکن امروز راهی جز مقاومت و حمله متقابل و تا ته خطر رفتن برای "بقا و نجات نظام" ندارند. نکته مهمتر اینست که مردم فرصت نمیدهند. این تصور که مردم در روزی تعطیل به دیدن نمایش جنگ گلاپاتورهای اسلامی آمده اند و بعد از شکست و یا پیروزی یکی به خانه شان برمیگردند تصویری احمقانه است. خود رژیمها هم چنین تصویری ندارند. دامنه جنگ و سازش جناح ها تابعی از قدرت و اعتراض مردم در جامعه علیه جمهوری اسلامی است. این دامنه در اوضاع کنونی، هر هفته و هر روز، محدود و محدودتر میشود. هر اشتباه محاسبه در بالا میتواند بعنوان چاشنی انفجاری در پائین عمل کند و هر تحرک وسیع در پائین هر توافق بالائی ها را بهم میزند. اوضاع سیاسی ایران به دورانی از آرامش و "بازنگری" و موجی جدید از "سرخوردگی" برنمیگردد. جامعه تازه خود را بازیافته است و نیروی عظیم و نفرتی عظیم تر برای هجوم به کل حکومت اسلامی در خود انباشته است. طوفان در راه است. جمهوری اسلامی رفتنی است.*

گفت و شنود با رهبری حزب اتحاد کمونیسم کارگری

چشم انداز تحولات سیاسی، جنبشهای اجتماعی، ملزومات پیروزی

(علی جوادی، سیاوش دانشور، آذر ماجدی)

زمان

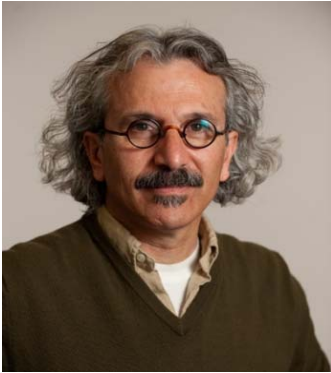
ساعت ۶ بعد از ظهر، جمعه ۴ سپتامبر

مکان: گوتنبرگ - سوئد

خانه مردم

(Folkets Hus, Olof Palme Platsen)

از عموم علاقه مندان برای شرکت و تبادل نظر در این جلسه دعوت میکنیم.



و توان از جامعه برای مقابله با جناح راست است. نیازمند دفاع از موجودیت ارتجاعی خود در قبال قداره بندگان جناح خامنه ای و احمدی نژاد هستند. هم اکنون بخش اصلی آنها در بی دانشگاههای اسلامی تحت محاکمه به جرم "اقدام علیه نظام" کثیف اسلامی قرار دارند. احمدی نژاد وعده داده است که "سرشان را به طاق خواهد کوبید". خامنه ای هم بر علیه شان اتمام حجب کرده است. جلدشان قاضی مرتضوی مشغول تمام کردن پرده های نمایش تحقیر و ارباب اسلامی شان است. از این رو در شرایطی که تقابل جناحهای رژیم اسلامی به حذف جناحی تبدیل شده است، این جناح برای بقاء بدنبال نیرو از جامعه است. راه سبز امید یک رکن تلاش این جریان است. اما تمام هدف آن نیست.

۲- جریان موسوی و اصلاح طلبان حکومتی میدانند که در دو حالت امکانی برای بقاء و تداوم آینده خود ندارند. میدانند که جناح راست در پس تلاش برای سرکوب اعتراضات مردم در عین حال اقدام به سرکوب و چارو کردن این جریان خواهد کرد. از طرف دیگر این جریانات توهمی ندارند که مردم سرنگونی طلب نیز در صورت گسترش اعتراضات و تداوم رادکالیزه شدن این جنبش بساط رژیم اسلامی و به همراهش بساط این جناح را هم بر خواهند چید. از این رو برای مقابله با این دو حالت باید بکوشند تا اعتراضات مردم را کنترل و مهار کنند. و تنها امید ناچیزشان در این هدف ارتجاعی راه اندازی جنبشی ارتجاعی و حرکتی بمنظور قالب زدن بر اعتراضات مردم سرنگونی

بود: "نگرش مصباح یزدی و پیروانش نگرش اسلام سیاه است که رای مردم در آن تشریفاتی است و محورش ولایت فقیه است. و در اسلام سبز، محور مردم هستند. در اولی فقها ولی مردم هستند، در دومی وکیل مردم!"؟ اسلام سبز، "انقلاب اسلامی" و قانون اساسی آن اجزای متفاوت این جریان است. "فقها" کماکان رکن این حاکمیت سبز مذهبی اند. "راه سبز امید" به این اعتبار یک جریان اسلامی و تماما ارتجاعی است. متعهد و ملتزم به تمامی بنیادهای کثیف رژیم اسلامی است.

تقسیم اسلام به سیاه و سبز شاید برای باندها و دستجات ارتجاع اسلامی یک رکن تمایز این دستجات و باندهای اسلامی باشد. اما برای مردمی که از اسلام و حکومت اسلامی بیزارند و برای بزیر کشیدن آن به میدان آمده اند، تاکیدی بر سیاستهای ارتجاعی حاکم است. این تقسیم بندی اسلامی نه مایه وجد و شغف مردم بلکه باعث انزجار و بیزاری و تحرک بیشتر آنها علیه کلیت بساط اسلامی است. از طرف دیگر قانون اساسی رژیم اسلامی یک قانون تماما ارتجاعی و اسلامی و مبتنی بر بی حقوقی و نابرابری مطلق زن و مرد و بی حقوقی انسانها در جامعه است. سیستم کثیف آپارتاید جنسی، فرودستی زن، حاکمیت سیاه مذهبی و استقرار یک نظام استثمارگر از مبانی اصلی چنین نظامی است. قوانین این نظام نه ضامن حقوق مردم بلکه نافی هر جزء حقوق انسانی در جامعه است. بدون تردید مردم ضد اسلامی واقعی به چنین تلاشهای نخواهند گذاشت. اما اهداف واقعی این جریان چیست؟ به دو فاکتور اصلی باید اشاره کرد.

اهداف واقعی

۱- جریان اصلاح طلب حکومتی در شرایطی که جناح دیگر جمهوری اسلامی کمر به حذف این جناح از حاکمیت رژیم اسلامی بسته است، نیازمند نیرو

راه سبز امید"، رویای کودنانه جمهوری اسلامی دوم

علی جوادی

ایجاد کنند. آزادی احزاب از نقطه نظر ما یک رکن آزادی های فردی و اجتماعی و مدنی است.

هرچند که مساله ایجاد احزابی که حتی برای اجرای قوانین اسلامی تلاش میکنند، امری آزاد و بخشی از حقوق مدنی افراد است اما مساله ایجاد حزب توسط چنین افرادی منوط به اعلام نتیجه دادگاه بررسی جنایت سران رژیم اسلامی به جرم جنایت علیه مردم ایران است. موسوی، خاتمی، کروبی و بسیاری از کسانی که امروز در صدد ایجاد "راه سبز امید" و کلا جریان اصلاح طلبی حکومتی هستند، خود در زمره سران رژیم اسلامی اند، باید در دادگاههای عادلانه مردم محاکمه شوند. باید به نقش آنها در تمامی جنایتی که علیه مردم در طول سه دهه حاکمیت سیاه اسلامی صورت گرفته رسیدگی شود. نتیجتا بحث در زمینه "راه سبز امید" بحثی در چهارچوب حقوق شهروندان در جامعه نیست. به چند نکته در این ارزیابی از این حرکت باید اشاره کرد: اهداف اعلام شده و اهداف واقعی این جریان کدام است؟ آینده شان چیست؟

اهداف اعلام شده

میرحسین موسوی و علیرضا بهشتی اهداف این جریان را سازماندهی "شبهه ای اجتماعی" بمنظور تحقق اهداف و "حقوق" مندرج در قانون اساسی رژیم اسلامی بیان کرده اند. "جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر"، قانون اساسی و بندهایش، نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر. این تمام اهداف اعلام شده این جریان است. رنگ سبز اسلامی هم "نماد این حرکت" است. مبانی فلسفی و فکری این جریان بر تقسیم اسلام به "سیاه" و "سبز" استوار شده است. پیش از آن محسن کدیور در این زمینه گفته

"میر حسین موسوی در دیداری با اعضای انجمن پزشکی ایران اعلام کرد: "تشکیلات راه سبز امید به عنوان یک نهضت فراگیر و رنگ سبز نماد ایجاد این راه و مطالبه اجرای بدون تنازل قانون اساسی شعار آن است". علیرضا بهشتی مشاور ارشد میرحسین موسوی در ادامه گفته است که محمد خاتمی و مهدی کروبی از اعضای مرکزی شورای مرکزی "تشکیلات" راه سبز امید خواهند بود. اضافه کرد "راه سبز امید" شبکه های اجتماعی است که بر مبنای اهداف حداقلی، مانند "تحقق قانون اساسی و عملی کردن تمام ظرفیتهای آن" و بویژه "بخش مربوط به حقوق ملت" تشکیل میشود. و افزود: "هر کسی که مسئله انقلاب ایران را به عنوان حادثه ای که تجلی خواست مردم ما بوده باور دارد و یا تعهد و پایبندی به قانون اساسی را به عنوان یک مبنا بپذیرد، میتواند وارد این تشکیلات شود". این مبانی تلاش جمهوری اسلامی دوم یا جمهوری اسلامی سبز است.

ما و آزادی احزاب

ایجاد هر تشکل و یا حزبی در فردای سرنگونی رژیم اسلامی و استقرار حکومت کارگری، در جمهوری سوسیالیستی، امری عادی و در زمره حقوق اولیه سیاسی هر فرد و یا مجموعه ای از افراد است. در جمهوری سوسیالیستی مورد نظر ما آزادی ابراز وجود قید و شرط و محدودیتی ندارد. آزادی بیان، مطبوعات، تشکل، تحزب و اعتصاب در زمره حقوق طبیعی هر شهروند جامعه است. هر جمع و کثری از شهروندان جامعه میتوانند حزب مورد نظر خود، حزب چپ، دست راستی، اسلامی، ناسیونالیستی، سبز و یا هر حزب مورد نظر خود را

صحنه های پیش رو (۲)

سعید مدانلو



سرمایه داری در ایران تا اینجای قضیه از اسلام رفسنجانی نتوانسته فراتر برود. کمونیستها عجله کنید. سرعت بالا، ترمزهای خوب. پیچ و واپیچ و گردنه زیاد برایتان گذاشتند.

گویم که خشونت‌هایی از سوی افرادی ناآگاه و بی تدبیر صورت گرفته که بی سابقه است و البته این رفتارها در قبال افرادی بوده که تنها به انتخابات اعتراض داشته اند"

ملاحظه میکنید؟ من هم بی خیال این یک تکه از نوشته را خواندم آخر پاراگرافش انگار چراغ موشی بهمان زد برقمان پرید! دقت کنید این شیخ دارد کدهای شکنجه کردن را به شکنجه گران جمهوری اسلامی یادآوری میکند. این کدها یا به قول او "حساب کتاب" شکنجه کردن معمول در جمهوری اسلامی است که از آن بیشتر رفتن را ایشان باهانش مخالف است نه با شکنجه ای که کدها و "حساب کتابها"ی معمول جمهوری اسلامی را که در حضور امام تعیین شده، رعایت میکند. کروی معترض است که چرا فراتر از حد تعریف شده و کدهای تعیین شده شکنجه پذیرفته شده در جمهوری اسلامی فراتر رفته اید. فهم و شعور آدمی در مورد این نوشته کروی قضاوت دیگری میکند؟

توده ایها این روزها بابت اینکه چه بلایی به دست چه کسانی بر سر سران و صاحب نامان حزب توده آمد جیک نمیزنند. میترسند سر رشته بیشتر از این بگسلد و چنان بگسلد که انگار زمین و زمان از هم گسیخت.

شکنجه و اعمال هرگونه آزار روحی و روانی در مورد هرکسی برای

صفحه ۷

کروبی این روزها دارد برای سرمایه تیپ رفسنجانی گریه راه می اندازد. و الحق که حق مطلب را در درجات بالای آخوندی به جا آورد. منتها "عیب" کارش این است وقتی گریز به شکنجه ها و ارعابها و تجاوزها آنهم با شهود میزند، تا قتل‌های زنجیره ای زمان خاتمی میروود و تا همینجایش هم تا چه درجه بالایی وحشتناک است. حالا حساب کنید که جلوترهایش چقدر وحشتناک بود که گریز زدن سطح بالای آخوندیش در آنجاها آزاپمر میگیرد. خوبست که اسدالله لاجوردی را از "شهید" به "مرحوم" تنزل درجه داد. بالاخره این شیخ اسلامش تا اینجا بیشتر کش نمی آید. انتظار نداشته باشید در گریز زدنهای بعدی از "مرحوم" به "معدوم" تنزل مقامش بدهد.

دقت کنید که کروی در اعتراضیه اخیرش به توهین کنندگان به او چه میگوید: "در عرض چند روز تعدادی کشته شده و برخی آسیب دیده اند به طوری که دندانها و سرها شکسته شده است و حتی چشمانی کور شده است و برخی تحت شکنجه ها جان باخته اند. این در حالی است که معمولاً شکنجه ها برای گرفتن اعتراف با حساب و کتاب صورت میگیرد و حتی اگر آن فرد زیر شکنجه از حال برود او را به بیمارستان منتقل میکنند و باقی بازجویی رادر حالی انجام می دهند که او تحت درمان است. بنابراین از این جهت من می

مشتربان به بازار تهران و هرکجای دیگر آن مملکت از همان هجومهای بدی که خیرش را میدادند باشد. اینجاست که تعدادی از کله گنده های نزول اسلامی خور این بازار باید "افشاگری" و کله پا شوند تا بقیه موقعیت "خطیراسلام و مصلحت مسلمین" را درک کنند.

حاج آقایان مالیات بر "ارزش افزوده" نمیخواهند بدهند. ارزش افزوده، نام دور ضریح امام طواف و سه بار با آب گر غسل. تطهیر داده شده همان سود است. با ارزش اضافه اشتباه نشود. عبارت "ارزش افزوده" را بیشتر رفسنجانی مصرف میکند. او زبان و لب و دهانش نمیگردد بگوید، سود! شنیدن واژه سود همیشه برایش "وحشتناک" بود. حالا ما هم میگم "ارزش افزوده" تا به محبوبیت به شدت صعود کرده ایشان نزد "صاحبان سبز" کمی بیفزاید.

در شرایطی که مردم با خشونت حکومت در افتاده اند و به درافتادهای بعدی فکر میکنند، امر سرفیدن از مردم کار را برای حکومت به جاهای باریک میکشاند. مطالبات اقتصادی قوی و بنیان کن با بی ثباتی و سرگیجه حکومت در بالا و تورمی که دارد سر به ملکوت اعلا میکشد، اینجا سرمایه داران باید برای نجات سرمایه قربانی بدهند. بویژه مردمی که خرج بازار رفتن هم در جیبشان نیست و جلوی جنایتکارهای اسلامی هم درآمده اند. بنابراین حکومت ناگزیر است حلقه را در بالا هنوز تنگ تر کند. طرد کامل "اصلاح طلبی" از حوزه عمل قدرت سیاسی، آن بخش از سرمایه اسلامی را که در شرایط قدرت دولتی داشتن "اصلاح طلب" ها "ارزش افزوده" بیشتری به جیب میزند، در موقعیت نا به بهنجاری قرار میدهد و بشدت ناراضی میکند. رفسنجانی و تیپ و طایفه سرمایه او به این جبهه متعلقند.

وحشت در بازار اسلامی و برخی قضایا

بحران سرمایه اسلامی اول بدجوری یقه بازار را گرفته است، ولش هم نمیکند. اینها که علیه جمهوری اسلامی بازار تعطیل میکنند، داستان هوا پس است، کمربندها را باید تنگ تنگ کرد را نمیفهمند. یعنی مفهوم نشدند. قیمة پلوی بازار دیگر بوی گند حاجی گرفته. حاجی دیگه قیمة پولش خاصیت قدیمو نداره. مکه را هم دارند تعطیل میکنند. رفتنش دیگه صرف نمیکند. حاجی دیگه نمیکشه تاوون پس بده. بابا از اینهمه که بالا کشیدی یک خورده اخ کن بده حکومت لازمش داره. باید تیر و تفنگ بخره. حاج آقا تیر و تفنگ خریدن خرج داره. لات و لوت تربیت کردن که طرحو اجراییش کنه خرج داره. مردم عزم کردن در قلعه رو از جاش در بیارند. این یکی رو حالیت میشه؟ یا هنوز سرت بوی قیمة پلومیده؟

بازار بین الحرمین! ما بچه بودیم مدرسه میرفتیم ازش مداد میخریدم اینهم بسته شد. "مملکت" خودمان که بودیم هر مداد و دفتر و کتاب و قلم دوات لوکس از جعبه های بازار بین الحرمین در می آمد. نصف بیشتر جوانیمان را گذاشتیم و تهران را گز کردیم بالاخره کشف نکردیم این بازار بین الحرمین لامسب کجاست. بله، حاج آقاها این بازار و چندین دیگر از بازارهای صاحب نام هم مشتری نداشتند. هر وقت "مشتربان عزیز" بازار نمی آیند تنها کسادی بازار نیست که حاج آقا را نگران میکند. کسادی بازار را حاج آقا میتواند یکی دو سال تحمل کند. منتها در منطق بازار خلوت شدن هر بازاری نشانه شلوغ شدنش در آینده است. خطر در این است که هجوم آینده

کارگران!

علیه سرمایه داری بپاخیزید!

صحنه های پیش رو ...

برای تغییر عقیده و یا هر منظور دیگری جرم جنایی محسوب میشود. از نظر کمونیستها این عمل بشدت محکوم و مردود است و نیز تحت هیچ شرایطی در مورد کسی که مرتکب این عمل جنایتکارانه شده نیز به منظورهای سیاسی نمیتوان تخفیف قائل شد. این عمل به عینه پنهان کردن تمام جنایتهایی است که جمهوری اسلامی طی سالیان مدید مرتکب شده است. "حقوق بشر" و "دمکراسی" تان را بگذارید در کوزه آبش را بخورید. لابد هر یکی در یک بندشان نوشته به خاطر "مصلحت سیاسی" میتوان تا نود و هشت درصد دهشتناکترین جنایات یک حکومت را یکجا قلم گرفت.

حالا به مردم وعده خمینی "خوب" را میدهند. آخر توی آن مملکت کدام کس به جز همان آدمکشهای دیروز و امروز جمهوری اسلامی خجالت نمیکشد برای این مردم یک چهره خوب از خمینی ترسیم کند؟ مگر با شستن، تپاله تمیز میشود؟ آنهم در مقابل کسانی که خودشان انده خمینی اند و روی حساب مصلحت و ضرورت همان نظام و بنیانگذارش دنباله کار او را میگیرند. پیغمبر "اکرم" که نبود هزار و چهارصد سال پیش بمیرد حالا بتوانند هزار و یکصد معجزه و اعمال محیرالعقول و کلام "حکیمانه" و "اکرم و تکریم" به او نسبت بدهند. همان خمینی رو بالکن بای بای کن، تمام اعمال و کردار و گفتار و احکامش ضبط شده و موجود است. اگر کسی ندید و نشنید. حتما خواهد دید و خواهد شنید. بی جهت تپاله شویی نکنید. رفتنی هستید. هرچه سریعتر بهتر. *

هجدهم اگست ۲۰۰۹

- برای رد اعتبار نامه رژیم اسلامی در مجامع بین المللی،

- برای منجمد کردن حسابهای بانکی سران رژیم اسلامی،

- برای محاکمه سران رژیم اسلامی به جرم جنایت علیه مردم ایران

دادخواست زیر را امضا کنید!

<http://www.petitiononline.com/mk072009/petition.html>

راه سبز امید،

رویای کودنانه جمهوری اسلامی دوم...

طلب است. کانالیزه کردن اعتراضات مردم در مجاری قوانین ارتجاع اسلامی، اسلام سبز و ناب محمدی یک رکن دیگر هدف این حرکت است. این جریان ابلهانه پنداشته است که استفاده مردم از شکافهای درون رژیم به معنای باور مردم به عقاید، آرمانها و یا اهداف این جریان است. گویا فراموش کرده اند که مردم در گرماگرم اعتراضات فریاد میزدند، "موسوی بهانه است، هدف کل نظام است". از قرار فراموش کرده اند که هدف مردم نه "اصلاح رژیم" بلکه نابودی آن است.

آینده راه سبز امید، تکرار مضحک دوم خرداد

جناح اصلاح طلب حکومتی در ناامیدی به دنبال تکرار جنبش ارتجاعی دوم خرداد است. تفاوت اینجاست که هم جامعه عوض شده است، هم رابطه مردم با رژیم اسلامی تغییر فاحشی کرده است، و هم جدال جناحهای رژیم اسلامی متأثر از این شرایط دینامیسم دیگری بخود گرفته است. اگر در دوران عروج دوم خرداد، چهار چوبهای نظری و سیاسی این جنبش ارتجاعی جایی در تقابلات فکری جامعه پیدا کرده بود، در دوران کنونی ما بهیچوجه شاهد چنین مولفه هایی نیستیم. مردم به بهانه "تقلب در انتخابات" به خیابانها ریختند، به یک جنگ با رژیم متوسل شدند و آنچه شاهدیم دقیق متفاوت یک رو در رویی کامل برای بزیر کشیدن هیولای اسلامی حاکم بر جامعه است. هم جناح راست و هم جناح اصلاح طلب صدای لرزش زمین زیر پای اعتراضات مردم سرنگونی طلب را شنیده اند. اعتراضات اخیر پیش پرده ها و پیش لرزه های یک انفجار عظیم اجتماعی در جامعه است. نه مردم توهمی در پیگیری هدفشان برای سرنگونی رژیم اسلامی دارند و نه جناح راست و ارگانهای سرکوب و اطلاعاتی اش.

راه سبز امید، تکرار دوم خرداد است. اما نه مردم سرنگونی طلب اشتها و تمایلی برای این مضحکه دارند و نه رژیم در سرانجامی سقوط اسلامی ظرفیت تکرار آن پروژه را دارد. رژیمی که تمامی ارکانش در زیر ضرب اعتراضات مردم قرار گرفته است، مردمی که درکمین اش نشسته اند، اجازه چنین نمایشی را به اصلاح طلبان حکومتی نخواهند داد. پروژه راه سبز امید به دنیا نیامده، سقط خواهد شد. این داستان قابل تکرار نیست.

جمهوری اسلامی به ته خط خود رسیده است. خیزش کنونی نشان آغاز پایان این هیولای سیاه است. آنچه را که "راه سبز امید"، پروژه امید نجات جمهوری اسلامی و بازگشت به دوران "طلایی" حاکمیت اسلامی میداند از نقطه نظر جناح راست به معنای زوال پایه های تاکتونی رژیم اسلامی است. این تقابل کل حاکمیت رژیم اسلامی را در مقابل ما شکننده تر خواهد کرد.

جمهوری اسلامی رفتنی است. جمهوری اسلامی اول جمهوری اسلامی آخر است. جمهوری اسلامی سبز به دنیا نیامده دفن خواهد شد. *





تجاوز در زندان های رژیم دارند دعوی جناحی شان را حل و فصل میکنند. با جمهوری اسلامی و جنایات اش کاری ندارند. اتفاقاً علیه سایر بخش های اپوزیسیون، کمونیست ها، نیروهای چپ و حتی جنبش ناسیونالیسم پرو غرب عر و تیز هم میکنند، به آنها پرخاش میکنند.

به این دار و دسته بازجویان و شکنجه گران سابق، یک لیستی از وکلا و نویسندگان متعلق به جریان اصلاح طلب دولتی را نیز باید افزود. اینها مستقیماً در جنایات رژیم نقش نداشته اند، اما سی سال است که بنوعی جنایات رژیم را لوٹ کرده اند. اگر دوره ای که در ایران بودند، بخاطر فعالیت در کمپ اصلاح طلبان دولتی زیاد به آنها سخت نمیگرفتیم و ترس از سرکوب را بعنوان توجیه ای برایشان قائل میشدیم. اکنون که در خارج زندگی میکنند، این گناه شان را نمی بخشیم و در انتظار جهان افشایشان میکنیم.

خانم شیرین عبادی یکی از این چهره های سرشناس کمپ اصلاح طلب دولتی است که با افتخار زیر پرچم سبز اسلام سینه میزند. ایشان وکیل دادگستری است و یک دفتر "دفاع از حقوق بشر" سازمان داده است. خانم عبادی بخاطر فعالیت هایش که به گفته خود بهیچوجه "با اسلام در تناقض نیست" جایزه نوبل صلح ۲۰۰۳ را برده است. ایشان یک بار رسماً اعلام کرده که میخواهد جایزه نوبل اش را تقدیم خاتمی کند. (یکی دیگر از نام های لیست جنایتکاران علیه بشریت) یک بار خاضعانه در

دسته گل های میتکرانه دیگری هم در خدمت نظام اسلامی و در رکاب "امام محبوب" شان به آب داده است، دادگاه های عادلانه مردم به تمام آنها در زمان خود رسیدگی خواهد کرد.

آقای گنجی سردمدار این حرکت شده است. اما او تنها شکنجه گر و بازجو فعال این حرکت نیست. آقایان مخملباف و سازگارا نیز از همکاران آقای گنجی هستند که در سال های ۱۳۶۰، در رکاب "امام" شان خمینی، به شغل شریف بازجویی و شکنجه مشغول بوده اند و زنان بی حجاب و "بدحجاب" را در خیابان ها مورد اذیت و آزار قرار میداده اند. اکنون همه اینها به دانشگاه رفته اند، "هنرمند" و "فیلسوف" شده اند و در فرنگ برای خود آبرو و اعتبار دست و پا می کنند. اینها را باید به مردم شناساند. علیه همه شان پرونده های قطور شاکیان خصوصی وجود دارد.

ممکن است گفته شود: خوب چه اشکالی دارد که یک جانی سابق به جنایات خود پی ببرد، تصمیم بگیرد که تاوان آنها را پس دهد و بکوشد علیه جنایت و به دادخواهی قربانیان جنایت بپیوندد؟ در پاسخ به این سوال باید گفت که نه تنها هیچ اشکالی در اینکار وجود ندارد، بلکه بسیار رضایت بخش نیز هست. اما این مساله شامل حال بازجویان و شکنجه گران سابق و "هنرمندان و فیلسوفان" حاضر اسلامی نمیشود. آقایان گنجی، مخملباف، سازگارا و امثالهم، نه تنها از گذشته خود ابراز پشیمانی نمیکند، نه تنها از قربانیان جنایت هایشان درخواست بخشش نمیکند، بلکه در کمال وقاحت، طلبکار هم هستند. با وقاحت کامل از رژیم اسلامی، از امام خمینی و تمام خدمات بی دریغ شان در استحکام این نظام دفاع هم میکنند. اینها متعلق به جناح اصلاح طلبان حکومتی اند که در مقابل جناح راست برخاسته اند. در افشای شکنجه ها و

کمدی اخیر جنبش سبز دادخواهی شکنجه گران!

آذر ماجدی

راست وحشیانه به مردم هجوم آورد. علاوه بر حملات خشن در خیابان ها و ضرب و شتم مردم تا پای مرگ، چندین هزار نفر را دستگیر و بازداشت کرد و تاکنون چند صد نفر چه در خیابان ها و چه در زیر شکنجه جان باخته اند. دنیا علیه این خشونت و جنایت به فریاد آمد. مساله سرکوب خشن، جنایات و شکنجه در زندانهای جمهوری اسلامی به یک موضوع دائم در اخبار بین المللی بدل شده است.

در این میان، تعدادی از خود رژیم ها، از جناح اصلاح طلبان حکومتی نیز دستگیر و شکنجه شده اند. زیر شکنجه عده ای از آنها "تواب" و در دادگاه های فرمایشی محاکمه شدند. رهبران و نمایندگان جریان اصلاح طلب دولتی که زیر پرچم اسلام سبز گرد آمده اند، به دادخواهی به مجامع بین المللی مراجعه کرده اند، پتیشن امضاء نموده اند و از دبیر کل سازمان ملل خواسته اند که دادگاه بین المللی، رهبران جناح راست را بجرم "جنایت علیه بشریت" محاکمه کند.

جالب اینجاست که راس این حرکت یا سخنگوی اصلی آن، خود از بازجویان و شکنجه گران رژیم در سال های ۱۳۶۰ است. اکبر گنجی صدها شاکی خصوصی دارد. ایشان مسبب دستگیری هزاران جوان کمونیست، چپ، مجاهد و ضد رژیم اسلامی است. ایشان از بازجویان زندان اوین بوده است. اکبر گنجی تعداد بیشماری را شکنجه کرده است. اکبر گنجی به همراه جباریان از سازماندهندگان اصلی سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی اند. علاوه بر این پرونده مشعشع در جنایت و شکنجه، آقای گنجی هنرهای دیگری نیز داشته است. به شهادت آقای ناطق نوری، اکبر گنجی در خیابان های تهران بر پیشانی زنان و دختران بی حجاب پونز می کوبیده است. حتماً

دنیای غربی است. در دهه ۱۳۶۰ به فرمان هم خطوط نمیکرد که یک روز بازجویان و شکنجه گران رژیم اسلامی علیه شکنجه در مجامع بین المللی دادخواهی کنند. تصور هم نمیکردیم که همسران و فرزندان طراحان سیستم بازجویی و شکنجه پیچیده اسلامی در مقابل زندان اوین تجمع کنند و نامه تظلم خواهی به رهبر شان بنویسند. لیست تمام شان را آماده کرده ایم تا با سرنگونی جمهوری اسلامی تک تک شان را در دادگاه های عادلانه برای جنایت علیه بشریت و بخاطر جنایت علیه رفقای عزیزمان و شکنجه های وحشیانه ای که تحمل کرده ایم، محاکمه کنیم. در این لیست، نام های اکبر گنجی، جباریان، میر حسین موسوی، کربوبی، مخملباف، محسن سازگارا و بهزاد نیوی درکنار رفسنجانی، خاتمی، خامنه ای و احمدی نژاد در راس لیست قرار دارد. این جانپان صد ها شاکی خصوصی دارند.

اما زمانیکه کارد دسته خود را میبرد، هر چیزی امکانپذیر میشود. در سال های اخیر، به میزانی که نفرت مردم علیه رژیم اسلامی تعمیق گشته، جدال دو جناح نیز تشدید شده است. این جدال بر سر چگونگی حفظ و تداوم نظام شکل گرفته است و اکنون به جایی رسیده که دیگر نقطه بازگشتی بر آن نیست. شکاف آنچنان عمیق شده که قابل ترمیم نیست. به جان هم افتاده اند؛ جنایات یکدیگر را افشاء میکنند؛ دزدی های هم را رو میکنند. بقول مهدی بازرگان: "اسب ها وقتی به سربالایی میرسند گلوی یکدیگر را گاز میگیرند." این وصف حال دو جناح رژیم اسلامی است.

در خیزش اخیر مردم، جناح

کمدی اخیر جنبش سبز دادخواهی شکنجه گران ...

مجلس اسلامی اعلام کرده است که دست بوس این دزدان سرگردنه و جانان اسلامی است. ما این حرکات را به موقع خود نقد کردیم. اما فعالیت های اخیر ایشان در لوٹ کردن جنایات سی ساله رژیم اسلامی نابخشودنی است.

اگر ایشان یک فرد عادی و عامی جامعه بود و ادعا میکرد که از جنایات رژیم بی اطلاع بوده است، شاید میشد قبول کرد، اما این حرکت را به یک وکیل دادگستری و فعال "حقوق بشر" و "حقوق زنان" که جایزه نوبل هم برده است، نمیتوان بخشید. ایشان اخیراً در سفرشان به سنول مدعی شده است که "حتی در یک زندان، دولت به بازجویان اجازه شکنجه زندانیان را داده است." واقعا که شرم آور است. این ادعا به زبان ساده یعنی اینکه رژیم تاکنون شکنجه نمیکرده است و اکنون هم در یکی از زندان هایش شکنجه انجام گرفته است.

ما را با استفاده از "زبان حقوقی" نمیتوانند رنگ کنند. ایشان دارند با مردم ایران، با هزاران مادر و پدري که فرزندان خود را در زندان های رژیم از دست داده اند و با فرزندان که بخاطر جنایت رژیم از دیدن پدر یا مادرشان محروم شده اند، بازی میکنند. ایشان دارند هزاران بازمانده جنایات دهه ۱۳۶۰ را که هنوز

پس از گذشت دو دهه نتوانسته اند با شکنجه های وحشیانه زندان های جمهوری اسلامی، کنار بیایند، به ریشخند میگیرند. از این پس خانم عبادی و شرکاء نیز در کابوس های دائمی کشتار و شکنجه این قربانیان نقش بازی خواهند کرد.

ما کمونیست ها از همان ابتدا جنایات وحشیانه رژیم را که از دهه ۱۳۶۰ ابعادی باورنکردنی بخود گرفت، افشاء کرده ایم. خود را برای محاکمه تمام سران رژیم از هر دو جناح و کلیه آمران جنایات این حکومت حاضرکرده ایم. پرونده های قطور شان را آماده نموده ایم. در شرایط کنونی نیز که جنایات رژیم در سطح جهان دارد برملا میشود، به این فعالیت خود شدت خواهیم بخشید. اما به این سالوسان اسلامی اجازه نمیدهیم که به چشمان مردم ایران خاک بپاشند. به این جانان و مدافعینشان اجازه نمیدهیم که سی سال جنایت این رژیم را زیر خاک کنند. به جنایتکاران علیه بشریت اجازه نخواهیم داد که ژست مدافعین حقوق بشر و مدافعین حقوق زندانیان سیاسی را بخود بگیرند. کلیه این جانان و تمام مدافعین رنگ و وارنگ شان را افشاء خواهیم کرد. مردم ایران رژیم اسلامی را به زیر خواهند کشید و تمام این جانان را محاکمه خواهند کرد. در آن روز مدافعین جبون این جنایتکاران باید سر خود را از شرم به زیر اندازند. *

در باره بیدادگاه کارگران نیشکر هفت تپه

سندیکا و "دادگاهی" و اتهامات مضحکی که برای آنها تدارک دیده اند، همه تلاشی برای درهم شکستن سندیکا و تشکل مستقل کارگران و تحمیل نهاد جاسوسی و ارتجاعی شورای اسلامی است. کارگران هفت تپه برای دفاع از فعالین سندیکا ضروری است در روزهای بیدادگاه دسته جمعی به محل بروند و از همکارانشان دفاع کنند. کارگران هفت تپه برای درهم شکستن سیاستهای ضد کارگری رژیم و تحمیل شورای اسلامی و اختناق در مجتمع، ضروری است به مجمع عمومی متکی شوند و تصمیمات و تلاشهایشان را از طریق مجمع عمومی پیش ببرند. هر زمان کارفرما و دولت نتیجه بگیرند که فشارهای وارد شده اثری بر اراده کارگران ندارد و تحمیل شورای اسلامی ممکن نیست، دشمنان را روی کولشان میگذارند و عقب مینشینند.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری نمایش مضحک بیدادگاه کارگران هفت تپه را محکوم میکند و از کارگران این مجتمع میخواهد دسته جمعی از همکاران شان و فعالین سندیکا حمایت کنند. ضروری است حمایت و همبستگی با نمایندگان سندیکا و مقابله با سیاستهای ارتجاعی و ضد کارگری جمهوری اسلامی همه جا توسط کارگران و فعالین کارگری در داخل و خارج گسترش یابد.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۲۸ مرداد ۱۳۸۸ - ۱۹ اوت ۲۰۰۹

دیروز سه شنبه ۲۷ مرداد ماه، اعضای رهبری سندیکای نیشکر هفته توسط شعبه دوم بیدادگاه دزفول مجدداً محاکمه شدند. اتهامات وارد شده به فعالین سندیکا "تبلیغ علیه نظام از طریق مصاحبه با رسانه های بیگانه"، "ارتباط با افراد معاند نظام"، "تشکیل سندیکای غیر قانونی"، و "تحریک کارگران علیه سران نظام" بود.

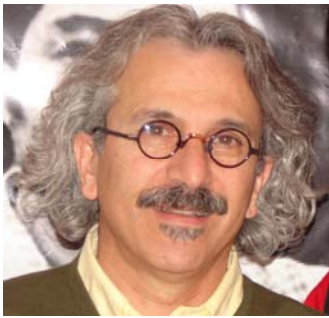
محمد اولیایی فر وکیل مدافع کارگران با تکیه به اسناد موجود بدفاع از کارگران پرداخت و خواهان تجدید جلسه دادگاه پس از صدور رای از سوی دادگاه تجدید نظر اهواز شد. این درخواست با موافقت قاضی پرونده به بعد از صدور حکم از سوی شعبه سیزدهم دادگاه تجدید نظر اهواز موکول شد. در جریان این محاکمات و پرونده سازی نهایتاً آقایان محمد حیدری مهر، فریدون نیکوفر، نجات دهلی و جلیل احمدی حکم برانت گرفتند اما اتهامات ذکر شده کماکان آقایان رضا رخشان مسئول روابط عمومی و علی نجاتی رئیس اخراجی هیات مدیره سندیکای کارگران هفت تپه را تهدید می کند.

جمهوری اسلامی با بهانه های مختلف تعرض به سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، سندیکای شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه، و دیگر فعالین کمیته های کارگری را ادامه میدهد. آوردن مجدد اعضای شورای اسلامی به نیشکر هفت تپه و تهدید فعالین

کارگران در اعتراضات جاری به **مجمع عمومی متکی شوید!** **مجمع عمومی** ظرف اعمال اراده مستقیم و مستمر توده کارگران است! **جنبش مجمع عمومی** کارگری را تقویت و گسترش دهید!

یک دنیای بهتر

را بخوانید و تکثیر و توزیع کنید!
سوالات و نظرات تان را با نشریه در
میان بگذارید!



گیری در خارج کشور را در زمان منصور حکمت با شکست مواجه ساخت، صدها مطلب و نقد در افشای جوهر تلاشهای دوم خرداد و اصلاح طلبان حکومتی نگاشته است، همواره در راس مبارزه برای سرنگونی انقلابی رژیم اسلامی قرار داشته است اکنون در زمان رهبری حمید تقوایی به سیاست "دوگانه" در برخورد به رژیم اسلامی روی آورده است؟ چرا این حزب به نیرویی که هشت سال در حاکمیت رژیم اسلامی در تمام جنایتهای این رژیم شریک و سهیم بود، اعلام میکند به شرط مقابله با جناح راست رژیم اسلامی در کنار "ما مردم" قرار خواهد گرفت؟ چگونه میتوان جریان خط امامی موسوی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، و جامعه روحانیت مبارز را به شرط مقابله با جناح راست در کنار "ما مردم" و "همراه ما مردم" قرار داد؟ آخر این تغییر و پوست اندازی این حزب را چگونه میتوان توضیح داد؟

پاسخ را باید در رشد گرایش و سیاستهای پوپولیستی و راست در این حزب یافت. هیچ واکنش از پیشی هیچ جریانی را تا ابد در مقابل تحولات اجتماعی واکنشینه نمی کند. واقعیت این است که این سیاستها محصول یک روند چرخش به راست است. همانقدر که از انقلاب کارگری و پیشبرد امر آن دور شدند همانقدر هم به راست چرخیدند. این موقعیت نتیجه و عاقبت جریاناتی است که بمنظور گسترش پایه های سیاسی و نفوذ خود به راست می چرخند تا "توده ای" شوند. به قول منصور حکمت "تاریخا احزاب چپ وقتی خواسته اند اجتماعی بشوند، به

نقطه عطف، یک چرخش به راست، چنین سیاستهایی در صورت پیگیری و تداوم میتواند هر سازمانی مدعی کمونیسم را به زمین بزند. واقعیت این است که اتخاذ سیاست "دوگانه" در قبال جناحهای رژیم اسلامی یک روش برخورد توده ایستی و اکثریتی شناخته شده است. پایه فکری چنین سیاستی تقسیم رژیم اسلامی به جناح "ارتجاعی" و "مترقی"، "مردمی" و "ضد مردمی" است. این تقسیم بندی کاذب و ارتجاعی همواره به جریانات ملی اسلامی و مشخصا جریانات توده ایستی و اکثریتی امکان داده است که از یک جناح رژیم آدمکشان اسلامی در مقابل جناح دیگر حمایت کنند. هر زمان که شکافهای در درون رژیم بالا گرفته است سیاست وقیحانه دفاع از یک جناح رژیم اسلامی هم به همان اندازه در میان این صفوف بالا گرفته و زمینه پیدا کرده است. سیاست اعلام شده اخیر توسط حمید تقوایی تفاوت محتوایی با سیاست جریانات توده ایستی ندارد. جوهرش یکی است. اما به لحاظ عملی در جناح "چپ" آن قرار میگیرد، تمام آن نتایج توده ایستی را از سیاست اخیرش استنتاج نمیکند. اگر جریانات توده ایستی اساس سیاستشان دفاع از جناح اصلاح طلب حکومتی و موسوی است، سیاست اعلام شده حمید تقوایی حمایت مشروط از این جناح رژیم اسلامی است. مشروط و "تا زمانیکه علیه احمدی نژاد و خامنه ای می جنگد در کنار مردم است"، "همراه ما مردم" است. این سیاست همانقدر "چپ" است که سیاست راه کارگر در زمان عروج دوم خرداد "چپ" بود. تداوم و پافشاری بر این سیاست این جریان را در مسیری قرار خواهد داد که جریانات کهنه کار توده ایستی و اکثریتی اکنون پرچمداران آن هستند.

دلایل اتخاذ چنین سیاستی

چرا حزبی که اعتراض تاریخی "کنفرانس برلین" را آفرید، تلاش دوم خرداد برای پر و بال

بازتاب مقاله "پس از سه دهه جنایت: "در کنار مردم"، "همراه ما مردم"

علی جوادی

کنند. از این رو حتی دقیقه و ثانیه ای که این سیاست ارتجاعی بیان شده بود را در نوشته قید کردم. باید اذعان کنم برای محکم کاری متن نوار را یکی از رفقا برای ثبت در آرشیو حزب پیاده کرد.

در طی هفته ای که از انتشار آن یادداشت میگذرد هیچ واکنشی از این حزب مشاهده نشد. هیچ کمونیستی در این حزب که سیاستها و حزب خود را کماکان در چهارچوب نظری و سیاسی کمونیسم منصور حکمت می بیند، نقدی بر این سیاست نکرد. گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است. آیا باید این سکوت را علامت رضای خاطر نیروها و کادرهای متشکل در این حزب قلمداد کرد؟ آیا باز هم باید منتظر بود و دید؟ آیا می پندارند که با سکوت میتوانند مساله را نیم کلاج رد کنند؟ امیدوارم که اینطور نباشد. به چند مساله باید اشاره کرد: ابعاد و نتایج این سیاست در صورت پافشاری کدام است؟ دلایل چیست؟ استثناء یا یک قاعده؟ برای طرد این نگرش و جلوگیری از تعمیق این سیاستها چه باید کرد؟

ابعاد فاجعه آمیز تداوم یک سیاست

تردیدی نیست که اتخاذ این سیاست محصول یک پروسه چرخش به راست در سیاست است. اتخاذ چنین سیاستی تصادفی نیست. حرکتی یک شبه هم نیست. این یک چرخش حیاتی به راست در یک مقطع سیاسی تعیین کننده از تاریخ تحولات جامعه است. احزاب بسیاری در این تند باد میتوانند قربانی شوند. آیا خط حمید تقوایی "حزب کمونیست کارگری" را قربانی چنین سیاستی خواهد کرد؟ مقاطع مشابه برای کسانی که تاریخ چپ و کمونیسم ایران را از نزدیک دنبال کرده باشند، بسیاریند. "پیکار ۱۱۰" و "کار ۵۹" مقاطع و رویدادهای معین و سرنوشت سیاهی را یاد آوری میکنند. یک

پس از انتشار یادداشت انتقادی ("پس از سه دهه جنایت: "در کنار مردم"، "همراه ما مردم") با سئوالات متعددی مواجه شدم. سئوالات عمدتا ناشی از عدم باور، شگفت زدگی و تعجب در عمق راست روی در سیاست حزبی بود که زمانی امید و آرزوی کمونیستهای نسلی برای تصرف قدرت سیاسی و سازماندهی یک جامعه آزاد کمونیستی بود. برایشان هنوز قابل تصور نیست که این حزب در ادامه تغییر و تحولات درونی اش اکنون به سیاست توده ایستی، "سیاست دوگانه در قبال جناحهای رژیم اسلامی"، روی آورده است. میپرسند چه بلایی بر سر این حزب آمده است که یک جناح رژیم اسلامی را به شرط آنکه در مقابل جناح دیگر رژیم اسلامی بایستد در صف "مردم" و "همراه ما مردم" قرار میدهد، آنهم درست در زمانیکه مردم برای سرنگونی کل بساط رژیم اسلامی بپاخواسته اند؟ میخوانند بدانند که مساله چیست؟ چه دلایلی برای این چنین راست روی آشکار و مخدوش کردن صف توده های مردم آزادیخواه و همراهی با بخشی از ارتجاع سیاه اسلامی وجود دارد؟ چرا "حزب کمونیست کارگری" در زمان رهبری حمید تقوایی به این روز افتاده است؟ بهت و شوک یک واکنش عمومی مستقل از درجه دوری و نزدیکی به این حزب است.

در زمان انتشار مطلب میدانستم که با ناباوری برخی روبرو خواهم شد. میدانستم که برخی "دیر باوران" تلاش خواهند کرد که این نقد را به "تعبیر" غلط و یا "بیان نا روشن" منظور نویسنده تقلیل دهند. میدانستم که این امکان وجود دارد که مانند دفعات قبل مطلب را از روی ساینشان بردارند و اثبات این سیاست را به اعتماد به گفته نویسنده مشروط

بازتاب مقاله "پس از سه دهه جنایت: "در کنار مردم"، "همراه ما مردم"...

راست چرخیده اند. اینطور توجیه کرده اند که جامعه راست تر از آنهاست و اگر رای میخواهند باید به راست بچرخند. و البته تاریخا هم در این کار شکست خورده اند" (حزب و جامعه، مه ۱۹۹۹) و عین این روند را ما در رابطه با "حزب کمونیست کارگری" مشاهده میکنیم.

از قرار رهبری این حزب در مکنونات قلبی خود می پندارد که مردم "سبز" شده اند، راست شده اند. بنای سازش و مصالحه با یک جناح از رژیم را دارند. هدفشان فقط "برکناری" یک جناح از رژیم اسلامی است. از این رو این حزب هم بمنظور "با مردم" بودن، این سیاست راست و توده ای را در دستور خود قرار داده است. این یک روایت از اتخاذ این سیاست ارتجاعی توسط این حزب میتواند باشد. این سیاست ناشی از سرخوردگی از سیاست پوپولیستی در این حزب است که زمانی جنبش سرنگونی طلبانه توده های مردم را تماما "سوسیالیستی" و "چپ" می پنداشت و اکنون با مشاهده "حرکت سبز" و بمنظور عقب نماندن از غافل به این سیاست راست روی آورده است. این راست روی ادامه منطقی و روی دیگر سکه آن "چپ" روی پوپولیستی دیروز است. واقعیت این است که نه مردم بر خلاف تلاشهای ارتجاعی جریانات توده ایستی و جناحی از حاکمیت، "سبز" و "اصلاح طلب" شده اند و نه تمام نیروهای "سرنگونی طلب" به یک اردوی اجتماعی واحد متعلق اند. نیروهای و توده های سرنگونی طلب به طبقات و جنبشهای اجتماعی متفاوت تعلق دارند. اردوی سرنگونی طلبی اردوی همه با هم و واحدی نیست. سرنگونی طلبی بودن شرط کافی برای مترقی بودن و آزادیخواه بودن نیست، شرط لازم آن است. همه نیروهای سرنگونی

حکومتی تغییر داده است. تاسف آور است.

چه باید کرد؟

سکوت در قبال این سیاست بهیچوجه مجاز نیست. ما خوشحال نیستیم که این جریان به چنین مواضع توده ایستی روی آورده است. نقد صریح و بی شائبه چنین سیاستی و کلا خط مشی ای که به این سیاست منتج شده است یک وظیفه کمونیستی و هر کادر این حزب است که کماکان سرنوشت "حزب کمونیست کارگری" حتی بعنوان یک حزب "رادیکال" برایش حائز اهمیت است. هیچ راه ممانشات طلبانه ای موجود نیست. چنانچه این سیاست ها نقد نشوند، چنانچه

مبانی سیاسی آن نقد و به کنار زده نشود، این حزب به سرنوشت تمام آن احزاب رادیکالی دچار خواهد شد که با اتخاذ سیاستهای راست به پدیده تماما دیگری تبدیل شدند. بنظر میرسد خیزش توده های مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی انعکاس وارونه ای در سیاستهای رهبری این حزب داشته است. زمانیکه مردم در ابعاد میلیونی به میدان می آیند تا کار رژیم اسلامی را تمام کنند، این حزب به صرافت "دفاع مشروط" از جناحی از رژیم اسلامی می افتد و شرایط خود برای همراهی با یک جناح از رژیم اسلامی را از زبان لیدر حزبی اش اعلام میکند. نباید اجازه داد که این حزب دچار چنین سرنوشت تلخی شود.*

یک دنیای بهتر

برنامه حزب را بخوانید و وسیعا
تکثیر و توزیع کنید!

یک دنیای بهتر

برنامه طبقه کارگر برای آزادی
جامعه است!

پیروزی و رهایی مردم در جدال تاریخساز کنونی در ایران قبل از هر چیز منوط به این است که اولاً، طبقه کارگر بعنوان یک نیروی مستقل و تحت پرچم سوسیالیستی خود پا به میدان مبارزه بر سر قدرت سیاسی بگذارد، ثانياً جریانات اپوزیسیون راست و ملی - اسلامی را ایزوله و حاشیه ای کرده و ثالثاً، توده وسیع مردمی که علیه رژیم اسلامی بپاخاسته اند به سوسیالیسم و جمهوری سوسیالیستی بعنوان یک آلترناتیو سیاسی و اجتماعی واقعبینانه و قابل تحقق بنگرند. تحقق این ملزومات وظیفه حیاتی ما است.

طلب سقوط رژیم اسلامی را حلقه ای در ایجاد نظام سیاسی مطلوب خود میدانند. این نیروها به جنبشها و افقهای متفاوت اجتماعی تعلق دارند و با اوجگیری جنبش سرنگونی طلبی ما شاهد شکل گیری تشدید شکافهای درون این نیروها خواهیم بود. از طرف دیگر مردم آزادیخواه و برابری طلب "سبز" و "اصلاح طلب" نشده اند. مسلماً گرایش ارتجاعی سبز در بخشهای ناچیزی در جامعه دارای نفوذ است. اما تکلیف توده مردم متفاوت است. استفاده مردم از شکافهای درون رژیم اسلامی نه نشان تمایل واقعی مردم به یک جناح بلکه نشاندهنده این واقعیت است که مردم از این دعوها بمنظور سوق دادن کل رژیم اسلامی به سوی پرتگاه استفاده کرده اند. این دعوها مجرا و امکانی به مردم برای تعرض علیه کلیت رژیم اسلامی را داده است و نه هیچ چیز دیگری.

ما همان زمان جوهر این سیاستهای پوپولیستی خط حمید تقوایی را نقد کردیم. بر این واقعیت ساده تاکید کردیم که با شکست دوم خرداد نه جریانات ملی اسلامی از صحنه سیاست حذف شده اند و نه جریانات ناسیونالیست پرو غربی با شکست سیاست حمله نظامی آمریکا در عراق. تاکید کردیم که نمیتوان نیروهای متفاوت سرنگونی طلب را در یک ظرف واحد ریخت. رویدادهای اخیر حقانیت این سیاست کمونیستی و شکست سیاستهای پوپولیستی را یکبار دیگر نشان داد.

متأسفانه رهبری "حزب کمونیست کارگری" به جای نقد سیاستهای پوپولیستی خود آن را با سیاست برائت مخرب تر توده ایستی جایگزین کرده است. سیاست جنبش سرنگونی جنبشی تماما سوسیالیستی است را با سیاست ممانشات با جناح اصلاح طلب

کمتر"، باید هر ذهن متحجری قبول کند که از نظر ایشان دعوا برسر بقای جمهوری اسلامی با تمام متعلقات و تاریخ خونین آنست. دعوا برسر بستن سدی بر "زیاده خواهیهای" مردم و چهار میخ کردن آنها در دوران خمینی و قانون ارتجاع اسلامی است. در جامعه ای که اختناق در طول یک قرن مردم را بیخ دیوار گذاشته نمیتوان "از حضور مردم در صحنه" برای تشریفات سلطنتی و اسلامی سود جست. این مردم، علیرغم اینکه دلیل اختناق و سرکوب شدید ممکن است از هر وسیله ای برای بیان اعتراض موقتا استفاده کنند، هدفشان شکستن سدهای اختناق و باز کردن راه پیشروی است. همین مردم هر جا بتوانند انتخاب کنند به "انحلال، انحلال، جمهوری اسلامی انحلال" رای میدهند و هر جا بتوانند شعار و تمایل واقعی شان را بیان کنند با مرگ بر جمهوری اسلامی و جمهوری اسلامی نمیخوایم بیان میکنند. بیش از پیش روشن میشود که بحث امروز در ایران برسر اصلاحات و دفاع از پرچم خونین خمینی و تروریسم اسلامی نیست، بلکه بحث برسر نفی جمهوری اسلامی است. اگر چنین سوالی نبود، خاتمی و موسوی و دیگران موضوعیتی نداشتند.

جمهوری ایرانی

یکی از شعارهای بخشی از مردم در تظاهرات آنها که توسط طرفداران قدیمی و امروز سرخورده جمهوری اسلامی در بیرون حکومت برجسته شد، شعار "استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی" بود. این نکته را باید تاکید کرد که بسیاری از شعارهای مردم در تظاهرات آنها واکنشی و در ابراز مخالفت با آنچه حکومتها میگویند طرح میشود. طرف در نماز جمعه میگوید مرگ بر آمریکا و مردم پاسخ میدهند مرگ بر روسیه یکی میگوید استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی تا خمینی و چهارچوبش را از حکومت اسلامی در مقابل خامنه ای بگذارد، و عده ای پاسخ میدهند استقلال، آزادی،



نه جمهوری اسلامی، نه "جمهوری ایرانی"، زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

سیاوش دانشور

هستند. اینها مطلقاً بیانگر سوال اساسی جامعه و رودرویی نیروهای واقعی جدال طبقاتی در یک کشور معین نیستند. اصلاحات و قانونگرایی طرح میشوند تا پتانسیل اعتراضی در جامعه برای تغییر را در چهارچوبهای حکومتی قالب بزنند و بقا حکومت را تضمین کنند. رفسنجانی و خاتمی و موسوی قرار نیست نره ای به بنیادهای جمهوری اسلامی دست بزنند، برعکس آنها هزار بار گفته اند که برای حفظ نظام و بقای آن تلاش میکنند. آنها هر جنگ و تخصصی با جناح های دیگر داشته باشند در حفظ اساس جمهوری اسلامی اشتراک دارند.

بنابراین بحث اصلاح طلبی به روایت بالائی ها تلاشی برای نگهداشتن قلعه ای است که مورد تهاجم "غیر خودیها" و بخش عظیمی از مردم در جامعه است. تلاشی برای گسترش محتاطانه پایه حکومت برای حفظ و استمرار آنست. معنی سیاسی و واقعی رایج شدن این بحث اینست که جدال برسر بود و نبود جمهوری اسلامی به مسئله روز تبدیل شده است و انعکاس این تمایل و جنبش واقعی نیز در چهارچوب حکومت خود را بصورت این صفتبندی نشان میدهد و نه برعکس. با همین فرض باید به شعارها و آینده ای که هر جنبش بدست میدهد برخورد کرد. جدال برسر بود و نبود جمهوری اسلامی با جدال برسر آینده جامعه ایران یک جدال واحد است.

جمهوری اسلامی

وقتی میر حسین موسوی بیانیه میدهد که "جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه

جامعه تعلقات مذهبی دارند، نمیتوان سیستم سیاسی و اداری جامعه را براساس اعتقاد این و آن بخش جامعه برپا کرد. اگر در آن جامعه آزادی مذهب و لامذهبی وجود داشته باشد، اگر قانون جامعه مصونیت و حقوق فردی و اجتماعی شهروندان را مستقل از تعلقات این و آن فرد و گروه برسمیت بشناسد، موقعیت اسلام در ایران بعنوان جنبشی که خواهان برپائی جامعه ای براساس عقاید اسلامی است در ضعیف ترین شکل خود در صد سال گذشته قرار میگیرد. تصویر جامعه ایران زیر حجاب اختناق تصویری وارونه و جعلی است و نه تصویری واقعی.

دیکتاتوری و اصلاح طلبی

"اصلاح طلبی" و جنبشی به این عنوان در حکومت اسلامی یک بسته بندی کاذب است. در ایران بحث برسر اصلاح نظام موجود و تطبیق آن با زمانه نیست، بحث برسر بقا است که خود را در چهارچوب "اصلاح طلبی" بیان میکند. جنبش های واقعی برای بهبود و اصلاحات به نفع توده مردم را باید در تلاش طبقه کارگر، زنان و نسل جدید جستجو کرد و نه در تلاش آخوندهای حکومتی برای بقا نظام و بکار انداختن "طرفیتهای معطل شده قانون اساسی"! هر زمان دولتها و حکومتهای مبتنی بر دیکتاتوری و سرکوب هر جلوه آزادیخواهی به بن بست میرسند، هر زمان نیروی بیرون دیوارهای دژ حکومتی بعنوان "خطری" واقعی طرح میشود، هر زمان ثبات و امنیت حکومتها به سوال روز بورژوازی و حکومتگران تبدیل میشود، طیفی در درون حکومت پرچمدار "قانونگرایی"، "جامعه مدنی"، "پروسترویکا"، "اصلاحات" و غیره میشوند. این عبارات و شخصیتهایی که با آن تداعی میشوند، اسامی رمز و شخصیتها و بازیگران دوران گذار

هدف اولیه مبارزات پر شور جنبش توده ای در ایران، علیرغم قالبهای ظاهری و گذرا که اختناق به آن تحمیل میکند، نفی جمهوری اسلامی است. اسلام و حکومت اسلامی وصله ای ناجور به جامعه ایران است. اسلام و حکومت اسلامی و "انقلاب اسلامی" نه هدف آگاهانه نسلهای پیشین بلکه محصول یک سرکوب خونین است. جمهوری اسلامی محصول یک تحمیل سیاسی است و نفی آن نیز بطرق سیاسی ممکن است. دیدگاههایی که تلاش داشتند عقب ماندگی فرهنگی و قواعد اسلامی و لذا اختناق و خشونت حاصل از آنرا به "اعتقادات و فرهنگ مردم" نسبت دهند امروز شبیه دایناسورها در تاریخ اند. دیدگاههایی که دوره ای طولانی تلاش داشتند لباس "ایران جامعه ای اسلامی است" را به تن مردم کنند تا سیاستهای ارتجاعی خود و از جمله مماشات با رژیم اسلامی را توجیه کنند امروز جزو مهجورین سیاسی اند. این فرض ساده که ایران قرن بیست و یکمی، مهمترین کشور منطقه با تاریخی مملو از جدالهای سیاسی، جامعه ای طبقاتی است و به این اعتبار جنبشهای اجتماعی و طبقاتی متخاصم با فرهنگهای عتیق و پیشرو در آن وجود دارند، امروز یک واقعیت بدیهی و غیر قابل بحث است. تحرک نسل جدید، روش زندگی مردم، توقعات آنها، رابطه ای که با جهان پیرامونشان برقرار میکنند، و اشکال مبارزه اجتماعی به تئوریهای کاسیکارانه و ارتجاعی مهر باطل زده است. اسلام و فرهنگ اسلامی همانقدر فرهنگ و منش و روش زندگی بخشی از جامعه ایران است که هاری کریشنا بودن یا مسیحی بودن در یک جامعه غربی میتواند "انتخاب" آزادانه بخشی از مردم باشد. حتی اگر بپذیریم بخشی از

نه جمهوری اسلامی، نه "جمهوری ایرانی"، زنده باد جمهوری سوسیالیستی! ...

که چه بطور سلبی و چه بطور ایجابی می‌خواهند آزادی را در چهارچوب مقدرات تاریخی متحقق کنند.

و بالاخره "جمهوری ایرانی" بی ربط ترین شعاری است که تاکنون مطرح شده است. کسی در دنیای امروز، حتی انواع بورژواها، حکومت شان را با "جمهوری آمریکائی" و "جمهوری آلمانی" و "جمهوری سوئدی" و "جمهوری عراقی" و غیره تبیین نمیکنند. بجز فاشیستها که تاکید ویژه ای بر نژاد و ملیت و خاک و خون دارند، اضافه کردن پسوند "هویت ملی" و نه نام کشور و جغرافیای معین به جمهوری بعنوان شعار فاقد تاریخ است. کسانی تلاش کردند که "جمهوری ایرانی" را در تقابل با اسلام - نه مخالفت آنتیستی با اسلام و مذهب - بلکه در قالبی عرب ستیز تبیین کنند. آنهایی که در این شعار زنده شدن "هویت ایرانی" و "بازیابی خود" را میبینند و غرق در نستالوژی عقب مانده ناسیونالیستی اند، حتی صورت ظاهر رویدادهای سیاسی ایران را درک نکرده اند. تردیدی نیست که ناسیونالیسم یک گرایش واقعی و یک جنبش سیاسی در آن جامعه است که رنگین کمانی از اسلامی تا فاشیستی آن را میتوان پیدا کرد. اما جامعه ای که بشدت به دنیای امروز و دستاوردهایش سمپاتی نشان میدهد و قرنطینه فکری و فرهنگی را با هزار روش و زبان پس میزند، در چهارچوب تنگ "ایرانی" اسیر نمیشود. "استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی" شعاری جدی با وزنی قابل توجه در اذهان و تمایلات واقعی مردم نیست و تلاش عده ای برای تبدیل آن به یک آلترناتیو به جایی نمیرسد. اما طرح شعاری با افق و اهداف جنبش ناسیونالیستی که دوران بعد از جمهوری از اسلامی را هدف خود قرار داده است کاملاً محتمل است. در واقع "جمهوری ایرانی" اسم مستعار و نتراشیده انتخاب دست

جمهوری ایرانی! حتی اگر این شعار بعنوان شعاری آگاهانه طرح شده باشد شعاری بی محتوا، ناسیونالیستی با ظرفیتهای مخرب راسیستی و جنگ طلبانه است. استقلال از کی و از چی؟ وقتی هر بورژوازی مرتجع و هر رهبر جنبشهای اسلامی و قوم پرست تا سوپر آریائی و فاشیست از وسائل شکنجه و سرکوب تا هر وسیله مورد نیاز سلطه حاکمیتش تا نان مردم را از بازار جهانی تهیه میکند، استقلال چه معنی دارد؟ وقتی تلاش همه بورژوازی ایران در درون و بیرون حکومت اینست که وارد بازار جهانی شود و به عنوان بخشی از نظام جهانی موجود برسمیت شناخته شود استقلال چه معنی دارد؟ استقلال برای بورژوازی تنها یک معنی میتواند داشته باشد و آن آزادی استثمار در حیات خلوت بازار داخلی و تعیین سهم مستقل از ثروتی است که طبقه کارگر "ایرانی" تولید کرده است. آزادی نیز در تاریخ همواره توسط جنبشها و حکومتیهای قالب خورده است که دامنه آزادی را براساس منافع مادی و امتیازات سیاسی و اقتصادی طبقه حاکم تعریف کرده اند. آزادی یکی از واژه های مقدس در فرهنگ سیاسی مردم در طول تاریخ بشری است اما تبیین از آزادی توسط جنبشهای متخاصم طبقاتی همواره در مقابل هم قرار داشته اند. آزادی پدیده ای واحد و غیر قابل بحث و اثبات شده مانند فرمول های شیمی نیست، معنی آزادی تابعی از آنست که چه طبقه ای قدرت سیاسی را در دست دارد و تا چه حد در وجود یا عدم وجود آزادی ذینفع است. آزادی نه وعده است نه اعتماد شخصی به این و آن فرد و نه هدیه ای که "نمایندگان خدا و سایه خدا" قرار است بر ما ارزانی دارند. آزادی محصول نبردهای آزادیخواهانه برای نفی بنیادهای ارتجاع و اختناق است. آزادی محصول جنبشهای واقعا آزادیخواهانه است

راستی آینده ایران بعد از جمهوری اسلامی است و نه شعاری با مضمون و درجه آگاهی جنبش توده ای امروز. "جمهوری ایرانی" تلاشی برای بدست دادن یک انتخاب دست راستی ناسیونالیستی برای تداوم اختناق و ارتجاع در ایران است. بدرجه ای که ماندگاری جمهوری اسلامی زیر سوال میرود، ایستگاه ها و نقطه سازش ها در مقابل سیر مبارزه مردم یک به یک برپا میشوند. یک محور سیاست انقلابی و کارگری اینست که کلیه این نقطه سازشها را درهم بکوبد و نفی جمهوری اسلامی را با نفی کلیه ارکان و بنیادهای ارتجاع و اختناق پیوند دهد.

جمهوری سوسیالیستی

اگر این دیدگاه که جمهوری اسلامی رفتنی است و تلاش برای بزیر کشیدن آن در ابعاد توده ای شروع شده است، فرض ورود به بحث مسائل ایران باشد آنوقت یک بحث واقعی برسر شکل دادن به آینده است. کدام آینده سوال واقعی است که هر روز با نزدیک شدن نفی جمهوری اسلامی خود را مطرح میکند. جنبشهای اجتماعی اصلی در ایران آینده های متفاوتی را ترسیم میکنند. جنبش ملی - اسلامی به شمول بخش بیرون حکومتی و شبه لائیک آن، مادام که جمهوری اسلامی هست خواهان سرنگونی آن نیست. این جنبش در بهترین حالت خواهان نوعی جمهوری اسلامی تعدیل شده است که در چند حلقه و تدریجی - شاید صد سال - به حکومتی شبیه حکومتیهای ترکیه و دیکتاتورهای سرمایه داری دیگر در منطقه تبدیل شود. حتی آن بخشهایی از جنبش ملی - اسلامی که نه شخصا مسلمان اند و نه دل خوشی از جمهوری اسلامی دارند، وجود و بقای جمهوری اسلامی را به یک راه حل انقلابی و تغییر بنیادی در جامعه ایران ترجیح میدهند و این را با هزار زبان بیان میکنند. اما بحث و اسم رمز "اصلاحات" و پدیدار شدن اپوزیسیون های درباری جمهوری اسلامی تا

آنجا میتواند ادامه پیدا کند که بقای جمهوری اسلامی در افق دیده شود. هر زمان رفتن جمهوری اسلامی مسجل باشد و به عبارتی زمان برای جمهوری اسلامی تماما گذشته باشد، جدال واقعی بر سر آینده و انتخاب چپ یا راست بطور کلی به مهمترین معادله سیاسی جامعه تبدیل میشود.

آلترناتیو راست جامعه ایران آلترناتیوی پنتاگونی است. راست غربی راسا نمیتواند طی انقلابی و با سازماندهی جامعه علیه جمهوری اسلامی بقدرت نزدیک شود. راست یا در شکل کودتا و با حمایت دولتهای غربی و ناتو و رسانه هایشان و یا در سناریوی فروپاشی جامعه و جنگ داخلی و یا در معامله ای برسر نجات سرمایه داری و دست بدست شدن قدرت طی یک بند و بست از بالا میتواند به قدرت نزدیک شود. راست حتی با مکانیزمهای یک انتخابات واقعا آزاد نمیتواند در ایران قدرت را بگیرد یا احتمال قدرتگیری آن بسیار ضعیف است. راست اپوزیسیون یا طرفدار حمله آمریکا به ایران و رسیدن به قدرت روی تلی از اجساد و حمام خون است و یا فعلا تلاش دارد در یک ائتلاف اعلام نشده با سبز اسلامی خود را به دور بعدی برساند. شخصیتهای این کمپ خود را برای ایفای نقش کرزای ها و چلبی ها و سیستانی های ایران آماده میکنند. در نتیجه مهم نیست چه شعاری میدهند، "رفرانوم" میخواهند یا "انتخابات آزاد زیر نظارت مراجع بین المللی" یا "دولت موقت آشتی ملی" یا "دولت در تبعید" و غیره. مهم اینست که راه رسیدن این اردو به قدرت سیاسی تنها میتواند به کمک دولتهای غربی و ترجیح سیاست خارجی آنها راجع به ایران باشد. اینجاست که "جمهوری ایرانی" کاغذ کادونی است که تلاش دارد همین محتوای ارتجاعی را بپوشاند. "جمهوری ایرانی" در بیان شرق زده و ضد غربی اش یعنی همان جمهوری اسلامی تعدیل شده و در بیان پرو غربی اش یعنی نیروهای دست راستی طرفدار پنتاگون.

میتواند و باید به نفی هر نوع اختناق و ارتجاع "جدیدی" منجر شود. در مسیر امروز برای نفی جمهوری اسلامی بدو باید نقطه سازشها را شکست و شعارهایی را طرح کرد که آزادی و برابری شهروندان را به سوال اصلی سیاست تبدیل میکند. نیروهای این کمپ اکثریت عظیمی از جامعه ایران است که بطور واقعی نفعی در تداوم وضع موجود ندارد. طبقه کارگر، زنان، نسل جدید، و محرومان جامعه از تداوم وضع موجود یا "تغییر" میان بالائی ها چیزی عایدشان نمیشود بجز دادن قربانیان دیگری برای بالا رفتن ارتجاع نوینی. جمهوری سوسیالیستی مبتنی بر تمایلات آزادیخواهانه اکثریتی عظیم برای نفی وضع موجود است. زنده باد جمهوری سوسیالیستی! *



آدرس تماس با مسئولین

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

علی جوادی (دبیر کمیته مرکزی) Ali_Javadi@yahoo.com
Tel: +1 310 402 6567

هیات دایر دفتر سیاسی

(علی جوادی، سیاوش دانشور، آذر ماجدی)

AzarMajedi@yahoo.com siavash_d@yahoo.com

کمیته سازمانده (علی جوادی، نسرین رمضانعلی)

nasrin_ramzanali@yahoo.com

مسئول خارج کشور (آذر ماجدی) AzarMajedi@yahoo.com

مسئول سایت و آی تی حزب (مجید پستچی)

x_magid@yahoo.com

دبیرخانه (شراره نوری)

markazi.wupi@gmail.com

به حزب اتحاد کمونیسم کارگری کمک کنید!

Bank : Wells Fargo Bank – N. America Routing
Number : 121 000 248

Account Number: 36 48 46 88 52

نه جمهوری اسلامی، نه "جمهوری ایرانی"، زنده باد جمهوری سوسیالیستی! ...

و خلاصی از سلطه فرهنگ منحن شرقی و ضد زن و واپسگرایی مردسالار و اسلام زده. جمهوری سوسیالیستی یعنی تحقق آرمانهای دیرینه بشری برای آزاد زیستن و نفی بنیادهای اختناق و ارتجاع و نابرابری.

جمهوری سوسیالیستی ضروری و ممکن و مطلوب است. هر نوع تداوم جمهوری اسلامی و هر نوع آلترناتیو دست راستی در خود جرمی انفجاری از تقابلهای درونی را دارد. کسی که میخواهد "ایرانیست" و "ایرانگیری" و تعصبات ملی و قومی را با مذهب بعنوان عناصر قدرت کنار هم بگذارد، دارد نسخه جنگ داخلی و لشکرکشیهای فردا را تجویز میکند. عراق، افغانستان، یوگسلاوی، و دهها مورد تجارب دیگر موجوداند. کسی که میخواهد گذشته را در پوششی جدید اعاده کند، سلطنت اسلامی را کنار بزند و سلطنت شاهی نوع دوم را بیاورد، دارد به مردمی که دو بار از سلطنت عبور کرده اند توهین میکند و اساسا جامعه ایران و تمایلات آن را نشناخته است. راه حل راست برای جامعه ایران، مستقل از اینکه زیر چه پرچمی عنوان شود، فرضش تداوم وضع موجود به شکل دیگر است. فرضش تداوم طبقات، مزدگیری، استثمار، تداوم شکافهای وسیع طبقاتی، تداوم تبعیض و نابرابری، و به این اعتبار تداوم اختناق است که بتواند این سیستم را سرپا نگهدارد. نمیشود حقوق و آزادی بخش وسیعی از جامعه را چه با حکم "شرعی و اسلامی" و چه با حکم "منافع ملی" سلب کرد و مردم "آزاد" باشند! نابرابری و تبعیض اختناق لازم دارد، مهم نیست اسم دولت و پرچم این اختناق چیست، دمکراتیک و پارلمانی است یا سلطنت مشروطه یا جمهوری اسلامی. اختناق دو قلوب سرمایه داری در کشورهای مانند ایران است و نفی جمهوری اسلامی

جمهوری سوسیالیستی اما بر نفی وضع موجود همانطور که هست مبتنی است. حاصل جمهوری اسلامی نه، تبعیض نه، نابرابری نه، اختناق نه، حجاب و آپارتاید جنسی نه، استثمار و بردگی مزدی نه، حکومت مبتنی بر شرع و فرهنگ منحن ملی نه، یعنی یک جامعه آزاد و خوشبخت برای همگان. یعنی یک جمهوری سوسیالیستی. جمهوری سوسیالیستی محصول یک انقلاب پیروزمند کارگری است. جمهوری سوسیالیستی یعنی پایان دادن به صد سال ارتجاع و اختناق ملی و سلطنتی و اسلامی. جمهوری سوسیالیستی یعنی پیوند دادن ایران با جهان امروز و برپائی جامعه ای مبتنی بر دستاوردهای پیشرو بشری و فراتر رفتن از آن. جمهوری سوسیالیستی یعنی پایان حکومتهای حزبی و تک حزبی و ایدئولوژیک. جمهوری سوسیالیستی یعنی پایان دادن به تبیین آزادی به روایت طبقه بورژوازی و تامین آزادی و رهایی چه در ظرفیت فردی و چه در ظرفیت جمعی. جمهوری سوسیالیستی یعنی نفی طبقات و بردگی مزدی، یعنی نفی بنیادی ترین قانون اساسی جامعه سرمایه داری و به این اعتبار نفی ضرورت هر نوع اختناق و ارتجاع سیاسی. جمهوری سوسیالیستی یعنی تحقق آزادی نه فقط در قلمرو قانونی بلکه تامین مادی تحقق آزادی در قلمروهای اجتماعی و اقتصادی. جمهوری سوسیالیستی یعنی اداره و کنترل جامعه و تقسیم خوشبختی توسط شهروندان آزاد از انقیاد سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و طبقاتی. جمهوری سوسیالیستی یعنی رنسانس ضد اسلامی در قلب خاورمیانه و "کشورهای اسلامی" و پایان دادن به یک معضل مهم دنیای امروز یعنی تروریسم اسلامی. جمهوری سوسیالیستی یعنی آزادی و رهایی زن در پیشرفته ترین شکل ممکن

ستون آخر ...

ارتجاع حاکم از تجاوز بعنوان یک سلاح کارا در شکستن روحیه و شخصیت انسان ها و برای ارباب و به سکوت کشاندن معترضین استفاده خواهد کرد.

بعنوان یک تلاش پیشرو، باید تابوی تجاوز را شکست. باید برای ایجاد شرایطی مبارزه کنیم که جامعه قربانیان تجاوز را به گرمی در آغوش گیرد و برای کمک به آنها بسیج شود. باید بیرحمانه اخلاقیات عقب مانده و مذهبی را به نقد بکشیم. تجاوز یک تعرض بیرحمانه و خشن به انسان است. یک جنایت است و باید جامعه به این چشم به آن بنگرد، متجاوزین را محاکمه و مجازات کند و به قربانیان تجاوز کمک و همیاری ارائه دهد. در عین حال باید بکوشیم پرده شرم را از دور تجاوز بدریم. قربانی تجاوز نباید احساس شرم، بی حرمت و بی شرف شدن کند. شخصیت قربانی تجاوز نباید بخاطر اخلاقیاتی که با تجاوز تداعی میشود، خرد شود. باید فضایی را ایجاد کنیم که قربانی تجاوز بتواند در مورد تجربه دردناک اش صحبت کند. هر چه بیشتر و راحت تر در مورد تجاوز صحبت شود، تابوی تجاوز سهل تر خواهد شکست.

یکی از اتفاقات مثبت در این دوره، صحبت کردن تعدادی از زندانی های سیاسی سابق در مورد تجربه تجاوز در زندان های رژیم است. تاکنون فیلم دو زن زندانی سیاسی پخش شده است. به این قربانیان خشونت و تجاوز رژیم اسلامی باید درود فرستاد که این چنین با شهامت در مقابل دوربین از تجربه تلخ شان صحبت میکنند. این فیلم ها تاثیر بسیار مهمی بر شکستن این تابو و دریدن پرده شرم از حول آن دارد. بکوشیم با یک مبارزه آگاهانه علیه اخلاقیات عقب مانده و ارزش های مذهبی حاکم این سلاح و حشیانه را از دست ارتجاع بدر آوریم.*

منشور

آزادی، برابری و رفاه

مصوب دفتر سیاسی حزب

آزادی

۱- سکولاریسم: جدایی دین از دولت و آموزش و پرورش. لغو کلیه قوانین و مقرراتی که منشاء مذهبی دارند. آزادی مذهب و بی مذهبی.

۲- آزادی بیان: آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان، مطبوعات، اجتماعات، تشکل، تحزب و اعتصاب.

۳- آزادی تمامی زندانیان سیاسی: لغو مقوله "جرم سیاسی"، لغو مجازات اعدام، ممنوعیت شکنجه و یا هر نوع مجازات متضمن تعرض به جسم و روان افراد.

۴- آزادی پوشش: آزادی بی قید و شرط انتخاب نوع پوشش.

۵- محاکمه تمامی آمرین و عاملین جنایت توسط دادگاههای منتخب و عادلانه مردم.

برابری

۶- برابری زن و مرد: برابری کامل و بی قید و شرط زن و مرد در حقوق مدنی و فردی. لغو حجاب. لغو جدا سازیها و آپارتاید جنسی.

۷- برابری حقوقی: برابری کامل حقوقی همه شهروندان، صرف نظر از جنسیت، مذهب، ملیت، نژاد و تابعیت.

رفاه

۸- حداقل دستمزد: تعیین حداقل دستمزد مکفی توسط نمایندگان تشکل های سراسری کارگری. در شرایط کنونی حداقل دستمزد باید یک میلیون تومان باشد.

۹- بیمه بیکاری: پرداخت بیمه بیکاری مکفی برای همه افراد بیکار و آماده به کار. پرداخت بیمه بازنشستگی معادل حداقل دستمزد رسمی.

۱۰- طب و درمان رایگان و قابل دسترس، آموزش رایگان در تمامی سطوح، تامین مسکن مناسب برای همگان: هزینه مسکن نباید از ده درصد درآمد فرد یا خانواده بیشتر باشد.

وقتی کارگر از انقلاب صحبت میکند باید دقیقاً بداند که چه چیز میخواهد و چه چیز نمیخواهد. ما خواهان انقلاب کارگری علیه کل سیستم سرمایه داری و کل قدرت طبقه سرمایه داری هستیم. ما خواهان انقلاب کمونیستی هستیم که جامعه موجود را از بنیاد دگرگون میکند!

ستون آخر،

تجاوز بعنوان یک شکنجه
تجاوز بعنوان یک تابوی شرم آور

آذر ماجدی



کرده تحت هیچ شرایطی حاضر نمی شوی شخص را ببخشی. حتی به قیمت مرگ.

اما اتفاق جدی تری که برای شخصی که به او تجاوز شده است می افتد اینست از او یک فرد افسرده و منفعل می سازد. تجاوز شکستن و خرد کردن افرادی است که باشکجه های معمول خرد نمی شوند. معمولا این افراد انسانهایی هستند که از لحاظ روحی بسیار قوی هستند و معمولا اگر این افراد تحت درمان دارویی قرار نگیرند خودکشی می کنند چرا که دایم در این فکر هستند که از حرمت شرف خودشان نتوانسته اند دفاع کنند."

این توصیفی است از قربانی تجاوز و نزدیکان او. همین برداشت عمومی و اجتماعی از تابوی تجاوز و وضعیت قربانی آن بخوبی نشان میدهد که قبل از هر چیز برای مقابله با استفاده از تجاوز بعنوان یک شکنجه، باید علیه این نگرش و علیه اخلاقیات و ارزش هایی که به تجاوز چنین جایگاهی میدهد، مقابله کرد، اخلاقیاتی که تجاوز را مترادف با نابودی شرف انسانی قربانی می بیند. تا زمانی که جامعه به تجاوز بعنوان یک جنایت یا شکنجه صرف برخورد نکند، و به آن چنین بار اخلاقی و روحی الصاق کند، تا زمانی که تجاوز در جامعه و در ارزش های و اخلاقیات حاکم، یک تابو اجتماعی و اخلاقی محسوب شود، تا زمانی که جامعه و اخلاقیات حاکم قربانی تجاوز را مایه شرم و خجالت بشناسد،

صفحه ۱۵

از زندان نیز آنها را رها نمیکند، اما در عین حال در خود احساس غرور و افتخار نیز می کنند. در کشورهای تحت دیکتاتوری، یا در میان جنبش های علیه اشغال نیروی خارجی، زندانیان سیاسی در زمره قهرمانان جامعه محسوب میشوند. لذا پس از آزادی، قربانی شکنجه یک احساس دوگانه دارد، هم تحت کابوس شکنجه است و هم به گذشته خود افتخار میکند.

اما زندانی سیاسی یا اسیر جنگی ای که مورد تجاوز قرار گرفته است، عموماً یک احساس شرم بر وجودش مستولی میشود. از این رو است که شکنجه گران و ارتش های غالب برای شکستن و خرد کردن روحیه و شخصیت اسیر خود از تجاوز بعنوان یک ابزار کاری شکنجه استفاده میکنند. بمنظور روشن تر شدن بحث بخشی از گزارشی که در "پیک نت" در مورد تجاوز به انتشار رسیده را نقل میکنیم. گفته شده که این گزارشی است که توسط یک جراح و دستیار او برای پیک نت ارسال شده است.

"کثر قریب به اتفاق افراد حاضرند بمیرند و این عمل با آنها انجام نشود. پس در همین مرحله با دست از جان می شویی و دیگر هیچ چیز برایت اهمیت ندارد جز انتقام یا اینکه دیگر هیچوقت جرات و جسارتی برایت باقی نمی ... از طرف دیگر تأثیری که روی اطرافیان می گذارد. تصور کن بچه تو را کسی بکشد. ممکن است از قصاص او بگذری اما اگر بفهمی کسی به فرزندت تجاوز

طبق گزارشات، در یوگسلاوی سابق، نیروهای ناسیونالیست متخاصم بوفور از تجاوز به زنان "دشمن" برای شکستن روحیه آنها استفاده کرده اند. تجاوز به زنان "دشمن" بمثابة تهاجم به "غیرت" ناسیونالیستی آنها مورد استفاده قرار میگرفت. در مناطق جنگ زده در آفریقا نیز وضع به همین منوال است.

اما چرا تجاوز بعنوان شکنجه و برای شکستن زندانی یا دشمن این چنین شایع است؟ و چگونه میتوان با آن مقابله کرد؟

پاسخ به سوال اول میتواند ضمناً بخشی از پاسخ به سوال دوم باشد. اخلاقیات، ارزش ها و سنن مذهبی به تجاوز همچون یک تابو و عملی بسیار شرم آور مینگرند. طبق قوانین و سنن اسلامی، قربانی تجاوز، مجرم محسوب و مجازات میشود. در بسیاری از جوامع تحت حاکمیت اسلام، زنی که مورد تجاوز قرار گرفته محکوم به سنگسار میشود. این افکار و ارزش های عقب مانده و متحجر به انسان قربانی تجاوز بعنوان یک موجود تحقیر شده، بی حرمت و بری از شان انسانی مینگرند. اگر چه زنان اولین قربانیان تجاوز بشمار می آیند، اما تنها قربانی این جنایت شنیع نیستند. تجاوز به مردان برای شکستن روحیه و شخصیت آنها نیز امری متداول است.

یک حقیقت دردناک در مورد قربانیان تجاوز احساس شرمی است که آنها را بعضاً تمام عمر آزار می دهد. زندانیان سیاسی، علیرغم فشارهای روانی بسیاری که متحمل میشوند، فشارهایی که پس از آزادی

اخبار مربوط به تجاوز های وحشیانه در زندان های جمهوری اسلامی توجه همه را بخود جلب کرده است. رادیو ها و تلویزیون های فارسی زبان، نشریات و وبلاگ ها همه درباره تجاوز در زندان های رژیم مینویسند. البته طبق معمول، اصلاح طلبان حکومتی سبز جامعه، بدنبال افشای تجاوزات اخیر در زندان توسط کروی، فقط در مورد تجاوزات در دور اخیر مینویسند. اما همه میدانند که این رژیم جنایتکار اسلامی همیشه از تجاوز بعنوان یک نوع شکنجه خشن استفاده کرده است. حتی بر طبق نص صریح اسلام، تجاوز به دختران باکره قبل از اعدام یک امر عادی در زندان های دهه ۱۳۶۰ بوده است. جانیان اسلامی این کار را نه فقط بمنظور شکنجه، بلکه بعنوان صواب دنیا و آخرت انجام می داده اند.

نه فقط ارتجاع اسلامی، بلکه تمام نظام های دیکتاتوری، از تجاوز برای شکنجه زندانیان سیاسی و بمنظور شکستن و خرد کردن آنها استفاده میکنند. قربانیان تجاوز فقط زنان زندانی نیستند، بسیاری از مردان زندانی نیز مورد تجاوز قرار میگیرند. تجاوز برای شکستن دشمن، در جنگ ها نیز مورد استفاده قرار میگیرد. ارتشیان غالب به زنان تجاوز میکنند. بخشی از فعالیت های سازمان های بین المللی حقوق زن در مناطق جنگ زده علیه این خشونت و جنایت متمرکز شده است. تلاش برای کمک به قربانیان تجاوز یکی از فعالیت های این سازمان ها است.

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

سرنگون باد جمهوری اسلامی!